

بمناسبت گذشت یکسال از جنبش مردم علیه رژیم اسلامی

جنبش مردم، موقعیت طبقه کارگر و چشم اندازها



بمناسبت گذشت یکسال از جنبش مردم علیه رژیم اسلامی

جنبش مردم، موقعیت طبقه کارگر و چشم اندازها

مصاحبه با رضا مقدم

به نقل از به پیش، نشریه اتحاد سوسیالیستی کارگری

از انتشارات اتحاد سوسیالیستی کارگری

ای میل: wsu@home.se

سایت: www.wsu-iran.org

چاپ اول: نشریه به پیش

چاپ حاضر: اسفند ۱۳۸۹ – فوریه ۲۰۱۱

رضا مقدم

شدن نزد صاحبان صنایع و سرمایه، تسلط بر این جنبشها و در محور آن تسلط بر جنبش کارگری بود.

بالا گرفتن مباحث در درون این جنبشها بر سر اینکه جهت گیری اصلاح طلبانه و لیبرالی داشته باشند یا انقلابی، طبقاتی و سوسیالیستی از همین امر مایه می گرفت. با معضلاتی که جنبش اصلاحات با آن روبرو شد زمینه های عینی و مادی تضعیف خط مشی اصلاح طلبی در این جنبش ها هم فراهم گردید. و همچنین خود این ناکامی اصلاح طلبان در تحمیل مشی شان بخصوص بر جنبش کارگری و جنبش دانشجویی، به نوبه خود عاملی برای عدم پیشروی سیاسی حرکت اصلاح طلبی شد. در جنبش کارگری که جناح چپ و سوسیالیست تاریخی پر نفوذ ترین گرایش بوده و هست، این تقابل بسیار زودتر از جنبشهای دیگر آغاز شد و با پیروزی جناح چپ به پایان رسید.

در دل مباحث عمیق تئوریک و سیاسی فعالین سوسیالیسم کارگری با نظریه پردازان لیبرالیسم ایرانی و اصلاح طلبان دولتی، تقابل این دو جریان در جنبش کارگری بر نوع و روش ایجاد تشکل کارگری که محوری ترین مسئله جنبش کارگری بود، متمرکز شد. با سمت گیری جنبش کارگری به سوی استراتژی جناح چپ، استراتژی لیبرالیسم ایرانی و گرایش راست جنبش کارگری بعنوان مایه ازای حرکت اصلاح طلبی در جنبش کارگری مقبولیت خود را از دست دادند. بدین ترتیب جنبش اصلاحات در تقابل با سوسیالیستها در جنبش کارگری شکست خورد. قرار بود تسلط اصلاح طلبان بر جنبش کارگری عاملی باشد برای راحت کردن خیال صاحبان صنایع و سرمایه از نفوذ رادیکالها و سوسیالیستها تا این جریان را بعنوان نماینده سیاسی خود بپذیرند. اما شکست لیبرالها و اصلاح طلبان در جنبش کارگری بعنوان جنبش اصلی و محوری در جامعه سرمایه داری باعث شد تا آنها در جنبشهای دیگر هم زیر فشار جناح چپ و سوسیالیست قرار گیرند. در جنبش زنان که لیبرالها و اصلاح طلبان قویترین بودند و هنوز هم هستند، ماجرا از حد فشار تحلیلی و افشاگرانه چپ و سوسیالیستها فراتر نرفت و آنقدر قدرت نیافت که جنبش زنان آشکارا صحنه جدال حاد دو خط مشی لیبرالی و سوسیالیستی گردد و نهایتا نتایج سازمانی و تشکیلاتی نیز بیابد. اما در جنبش دانشجویی چنین شد. در جنبش دانشجویی و بر پایه یک سرخوردگی عمومی از

سؤال: آیا سطح فعلی جنبشهای کارگری، زنان و دانشجویی با گذشته - قبل از انتخابات ریاست جمهوری - تفاوت کیفی کرده؟ اگر تفاوت فاحشی می بینید، لطفا نمود های آنرا بگویید؟

بله. تفاوتهای زیادی کرده اما هنوز در سطح مطلوب نیست و برای توضیح علت آن باید کمی به عقب برگشت و موقعیتی که این جنبشها قبل از انتخابات داشتند را بررسی کرد و سپس به علل وضع فعلی آنها رسید. این جنبشها برای آنکه بر اساس یک استراتژی سوسیالیستی و رادیکال که در واقع تنها استراتژی است که آنها را به خواستهایشان میرساند، مبارزه کنند، هر یک در درون خود کما بیش با موانع و چالشهایی روبرو بودند که در جنبش کارگری کمترین و در جنبش زنان بیشترین بود.

پس از انتخابات عروج یک جنبش اعتراضی عمومی و عظیم علیه رژیم اسلامی بالطبع همه این جنبش ها را تحت تاثیر خود قرار داد. این جنبشها نیز به ناچار و مانند همه جریانات سیاسی باید برنامه ها و طرحها و نقشه عمل های خود را بازبینی می کردند و تغییرات و تجدید نظرهای لازم را در آن بعمل می آوردند تا بتوانند فعالیتهای خود را با اوضاع و احوال سیاسی کاملا متفاوت نسبت به قبل از انتخابات منطبق کنند. هر یک از این جنبشها به درجه ای که توانسته باشد این انطباق را که بطور طبیعی با چالشهایی همراه خواهد بود را بخوبی و صحیح انجام دهد، در مسیر پیشرفت قرار گرفته است.

در دوران اصلاحات سه جنبش عمده زنان، دانشجویی و کارگری وجود داشت و جنبش اصلاحات بعنوان یک جنبش عمومی کلان هر سه این جنبش ها را تحت تاثیر قرار داده بود و اساسا یکی از مهمترین پیش شرطهای موفقیتش در پذیرفته

اصلاح طلبان دولتی جناح چپ و سوسیالیست دانشجویی سریع عروج کرد و بعد از رشد در عرصه نشریات دانشجویی و ابراز وجود نظری و سیاسی بالاخره بعنوان یک گرایش متمایز در جنبش دانشجویی متشکل شد.

قبل از انتخابات جناحهای چپ و سوسیالیست این سه جنبش اجتماعی و طبقاتی هر یک به نوعی می کوشیدند موانعی را که در مقابل اجرای اهدافشان بود را برطرف کند در عین اینکه در مناسبتهاى مختلف با هم اعلام همبستگی می کردند. قبل از اینکه هر سه این جنبشها بتوانند در یک استراتژی سراسری و عمومی و برای انقلاب علیه رژیم اسلامی با هم متحد شوند و یک شالوده واحد نظیر یک حزب سیاسی را بنیان بگذارند، انتخابات برگزار شد و متعاقب آن یک جنبش عظیم علیه رژیم اسلامی عروج کرد.

این جنبش عظیم بدلیل دینامیزم آن و پایه هایش که بر کوهی از مطالبات متحقق نشده مردم قرار داشت و دارد، با "رای من کجاست" شروع شد و بسرعت از این ایستگاه و دیگر ایستگاههای سر راه گذشت و اکنون آن بخشهایی که از کل رژیم اسلامی عبور کرده اند بسیار بیشتر از پیشقراولان آن هستند و زمان به نفع آنهاست. از این زاویه رژیم اسلامی بعنوان دشمن سه جنبش کارگری و دانشجویی و زنان در داخل و خارج کشور شدیداً تضعیف شده است و فضای سیاسی را برای فعالیت همه آنها باز کرده است. همانطور که در بالاتر هم آمد مسئله تماماً به این بر می گردد هر یک از این جنبشها تا چه حد تحلیل صحیحی از دینامیزم این جنبش دارند و چگونه توانسته اند استراتژی خود را با اوضاع فعلی منطبق کنند.

جنبش فعلی بعنوان بزرگترین جنبش اعتراضی علیه رژیم اسلامی برای جنبش زنان و کمپین عمده آن تحت نام "یک میلیون امضا" نه تنها فضای سیاسی را بشدت باز کرده بلکه نسبت به قبل از انتخابات امکانات بسیاری را برای طرح و تحقق برنامه آنها فراهم کرده است. جناحی که تاکنون قوی ترین جناح جنبش اعتراضی بوده است و قدرت و نفوذش به نفع جریانات رادیکال و انقلابی و سوسیالیست دائماً روبه کاهش است، تقریباً از هر نظر با اصلاح طلبان همراه است. به همین دلیل اگر تغییر برنامه های آنها نسبت به قبل از اعتراضات یکساله گذشته ضروری گردد فقط می تواند کمی باشد. اینکه جناح چپ و

سوسیالیست جنبش زنان، اکنون که شرایط عینی اجتماعی به نفع آنهاست بتوانند جناح لیبرال اسلامی حاکم را به چالش بکشانند تا حدی که یک جناح چپ و سوسیالیست متشکل و قابل روئت اجتماعی از جنبش زنان را سازمان دهند، یک گام اساسی به جلو است.

در مورد جنبش کارگری، اولاً اعتصابات و اعتراضاتش همچنان ادامه یافته است. دوماً، تلاش و کوشش برای ایجاد تشکل که استراتژی جناح چپ بود، اگر چه کماکان ادامه دارد ولی هنوز به ایجاد تشکل جدیدی منجر نشده است. مسئله این است که جنبش عظیم مردمی علیه رژیم اسلامی سئوالاتی را در این عرصه بوجود آورده است، از جمله اینکه آیا جنبش اعتراضی فعلی جنبش کارگری را در موقعیت بهتری برای ایجاد تشکل قرار داده است؟ آیا محور بسیج توده های کارگر برای سازماندهی یک جنبش ایجاد تشکل فراخوان به کارگران برای شرکت و دخالت در جنبش اعتراضی فعلی است؟ به عبارت دیگر آیا جنبش کارگری در دل جنبش اعتراضی فعلی امکانات و شرایط مناسب تری برای بسیج طبقه کارگر بمنظور ایجاد تشکل بدست آورده است؟ آیا برای ایجاد تشکل هنوز مانند قبل باید اساساً بر تک واحدهای تولیدی و یا یک رشته معین تمرکز کرد و برای ایجاد تشکل در آن ها طرح و برنامه داشت یا در دل جنبش اعتراضی فعلی باید به راهها و نقشه های سراسری داشت؟ پاسخ متفاوت به این سئوالات طبعاً راههای متفاوتی را هم پیش پای جنبش کارگری می گذاشت و وحدت نظر دوره گذشته برای پاسخ عملی واحد دادن به این قبیل پرسشها دیگر تکافو نمی کرد. به همین دلیل تلاش و کوشش برای ایجاد اتحاد در جناح چپ جنبش کارگری برای دستیابی به اهدافش در شرایط جدید اهمیت حیاتی یافت و موفقیتهایی هم بدست آورد که در قطعنامه و فراخوان به مراسم برگزاری روز کارگر امسال خود را نشان داد. بمناسبت روز کارگر امسال جنبش کارگری از طریق تشکلهای فی الحال موجودش زاویه برخورد خود را به تحولات کنونی نشان داد و مطالباتی را اعلام کرد که می تواند نقطه حرکتی برای ایجاد چتر اتحادی باشد بر سر جنبش دانشجویی و زنان و کارگری. پس از دهه ها برای اولین بار بود که جنبش کارگری این چنین در صحنه سیاسی ایران ظاهر میشد و می توان از بعنوان یک تحول نام برد.

با این حال فعالیت ها برای انسجام بیشتر بین فعالین گرایش چپ و سوسیالیستی جنبش کارگری باید ادامه یابد زیرا هنوز از آن درجه از هم نظری و اتحاد که قبل از جنبش اعتراضی فعلی در بین این گرایش وجود داشت فاصله داریم و نشانه ها و سایه روشنهای تحلیل از اوضاع کنونی در مباحث فعلی بین فعالین این گرایش قابل مشاهده است.

جنبش دانشجویی تا حدی از جنبش کارگری متفاوت بود. یکی از اهداف فوری جناح چپ جنبش دانشجویی بدست کمک به بسیج کل جنبش دانشجویی برای جلوگیری از پیروزی کودتاچیان و تسلطشان بر دانشگاهها بود که کاملا موفق شد هر چند به بهای دستگیری، شکنجه، اخراج از دانشگاه و محرومیت از تحصیل. با بازشدن دانشگاهها پس از تعطیلات تابستان، دانشگاهها صحنه اعتراض به سخنرانانی شد که می آمدند تا جنایات خود را توجیه کنند. بسرعت برای خود کودتاچیان هم روشن شد که نفوذشان در دانشگاهها از اعضای محدود بسیج فراتر نمی رود و فاقد هر نوع پایگاهی در دانشگاهها هستند.

برنامه عمومی جناح چپ جنبش دانشجویی متشکل کردن دانشجویان در تشکلهای توده ای بود که همچنان در دستور است و باید راههای مختلف تحقق آن را در دل جنبش فعلی هرچه زودتر آزمایش کرد. جناح چپ جنبش دانشجویی در شرایطی با جنبش اعتراضی علیه رژیم اسلامی روبرو شد که هنوز ضرباتی که خورده بود را ترمیم نکرده بود با این حال و به کمک تنها تشکل عملا موجودش که دانشجویان سوسیالیست بود، حضور سیاسی جناح چپ علی العموم در جنبش کنونی تامین شد و این برای فعالیت حال و آینده کل چپ بسیار مهم و تاریخی تعیین کننده است. شرایط ملتهب جامعه و هم راستایی اوضاع عینی با ایده ها و راههای برون رفت رادیکال، انقلابی و سوسیالیستی از بحران تمام عیار سیاسی و اقتصادی ایران، تبلیغ و ترویج عقاید سوسیالیستی را در بین دانشجویان ضروری میسازد. دانشجویانی که بسیاریشان تحت تاثیر اوضاع سیاسی هنگامی که وارد دانشگاه میشوند، تقریبا ضد رژیم هستند بسیار مستعد پیوستن به راه حل های رادیکال و سوسیالیستی هستند. به این اعتبار فعالیت نظری و انتشار نشریات توسط جناح چپ جنبش دانشجویی اهمیت بیش از پیش می یابد.

جنبش عظیم یکسال گذشته اساسا بر تظاهراتهای خیابانی متکی بود و در کنار آن اعتراضات دانشجویی در محدوده دانشگاهها هم وسیعا وجود داشت و هر دو آنها (تظاهرات خیابانی و اعتراضات دانشجویی) بسیار بیش از آنکه از آنها انتظار می رفت، در بی اعتبار شدن رژیم نزد افکار عمومی جهان تاثیر و نقش داشتند. رژیم اسلامی طی سالها نزد بخشی از افکار عمومی جهان و توده های منطقه خود را رژیم برخاسته از یکی از توده ای ترین انقلابات قرن بیستم و به این اعتبار دارای پایگاه مردمی بسیار قوی جا زده بود که در فاصله چند ماه تصویری که از خود ساخته بود در خارج فرو ریخت و جای خود را به یک امپراتوری دروغ، یک رژیم متکی بر زندان و شکنجه و تجاوز و کشتار و فاقد هر نوع حمایت مردمی داد و در داخل حتی بخشی از ساده لوح ترین هوادارانش و قشریون متعصب مذهبی نیز از آن روگردان شدند. کمونیستها، انقلابیون و فعالین اپوزیسیون از همان بدو به قدرت رسیدن رژیم اسلامی قربانی یک توحش افسار گسیخته بودند که خشونت که در یکسال گذشته همگان شاهدش بودند در مقایسه با آن گاهی است در برابر کوه. بالاخره همه آنچه هدف کمونیستها و انقلابیون در سی سال افشاگری از جنایات و استبداد و سرکوبگری رژیم اسلامی بود در چند ماه همه گیر شد و رژیم اسلامی را دچار یک ریزش نیرو در همه سطوح کرد.

در یکسال گذشته رژیم اسلامی که دشمن همه این جنبشهاست در داخل و خارج کشور شديدا تضعیف شده و بحران عمیق اقتصادی و اعتراضاتی را که موجب میشود، شرایط را برای موفقیت جنبش کارگری و زنان و دانشجویی بیش از هر زمانی در حیات رژیم اسلامی فراهم کرده است به این شرط که فعالین جناح چپ و سوسیالیست این جنبشها بتوانند استراتژی جنبش های خود را با مختصات اوضاع متحول سیاسی کنونی تطبیق دهند.

سؤال: با توجه به اینکه اصلاح طلبان در جنبش نفوذ دارند، و در تظاهرات ها شعارهایی به نفع آنها داده می شود آیا درست است که کمونیستها نیز در آنها شرکت کنند؟

سوسیالیستها در چگونگی برخورد به جنبشهای غیر کارگری و غیر سوسیالیستی، جنبشهای دهقانی، جنبشهای رفیع ستم ملی و در مجموع جنبشهای بورژوازی تجربه و مباحث منسجمی دارند. این مباحث از قرن نوزدهم و با تبیین موضع نسبت به سر بر آوردن جنبشها و انقلابات بورژوازی که در زمان خودش خصلتی روبه جلو و مترقی داشته آغاز شده است. در اوایل قرن بیستم که جنبشها و انقلابات بورژوازی خصلت ترقی خواهانه خود را از دست می دهند و بعضا ماهیت ارتجاعی نیز پیدا می کنند، مباحث بر سر چگونگی برخورد به این جنبشها وارد مرحله جدیدی شد و بطور مشخص در مواجه با انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه، سوسیالیستها به دو جناح که هر کدام تاکتیک کاملا متمایزی را پیشنهاد می کردند، تقسیم شدند. این مباحثات که بیش از یک قرن از آن می گذرد چنان عمیق و محکم است که طی همه این سالها الهام بخش سوسیالیستها در تعیین استراتژی و تاکتیک در قبال جنبشهای غیر کارگری و غیر سوسیالیستی بوده است و هنوز هم می تواند راهنمای ما در برخورد به جنبش فعلی که جنبشی بورژوازی است، باشد.

در این مباحث دو نظریه که هر کدام می توانند زیر مجموعه های خود را نیز داشته باشند، شکل گرفت. یکم، بدلیل ماهیت بورژوازی این جنبشها باید رهبری آنها نیز به احزاب و جریانات بورژوازی واگذار کرد. به اعتقاد اینها نوبت رهبری سوسیالیستها هنگامی فرا میرسد که جنبشهای سوسیالیستی سر بر آورد. طرفداران این نظریه هنوز بورژوازی و جنبشهای آنها دارای جنبه های ترقی خواهانه می دانستند. این جریان به منشویسم معروف شدند. دوم، نظریه ای بود که خصلت مترقی بورژوازی را پایان یافته می دانست. این جریان خواهان تامین رهبری کارگری و سوسیالیستی بر جنبشها و انقلابات غیرسوسیالیستی و غیر کارگری بود. جنبشها و انقلاباتی که حتی وقتی نیروی محرکه شان بورژوازی نباشد به این معنا هنوز بورژوازی اند که تحقق اهداف شان از جامعه بورژوازی فراتر نمی رود. به اعتقاد اینها، جنبشها و انقلابات غیرسوسیالیستی و غیر کارگری هنگامی که رهبری و هژمونی کارگری و سوسیالیستی بر آن حاکم شود شرایط بهتری برای طبقه کارگر فراهم می کند تا با کل سیستم سرمایه داری مبارزه کند. این جریان به بلشویسم معروف شدند.

بنابراین تا آنجا که به تجربه جنبشهای سوسیالیستی و کارگری بر می گردد ما با سؤال شرکت کردن یا شرکت نکردن در جنبش هایی که تحقق اهداف شان در چارچوب جامعه کاپیتالیستی قابل تحقق است، روبرو نبوده ایم. سوسیالیستها و جنبش کارگری با سؤال شرکت یا عدم شرکت در جنبشهای بورژوازی نظیر دهقانی و یا رفیع ستم ملی و یا جنبشهای خواهان دمکراسی روبرو نبوده اند. ماهیت بورژوازی این جنبشها و همچنین رهبری بورژوازی حاکم بر آنها برای سوسیالیستها فرض و داده عینی بوده و هست. نزد عده ای هنر است تا وقت خود و دیگران را تلف کنند و با زبانی پرخاشگرانه، اهانت آمیز و توأم با فحاشی اثبات کنند که این جنبش و رهبریش بورژوازی است. در صورتیکه نزد سوسیالیستها بورژوازی بودن این جنبشها و رهبریشان مستقل از آنکه زبان مذهبی داشته باشد یا جان لاک، نقطه شروع است و نه نقطه پایان. برای عده ای اثبات بورژوازی بودن و رهبری این جنبش پایان کار است برای استتکاف از وظیفه تلاش برای به دست گرفتن رهبری این جنبشها. اما نزد سوسیالیستها ماهیت بورژوازی این جنبش و رهبریش پیش فرض و تازه آغاز کار است برای تحلیل دینامیزم این جنبش مستقل از شعارها و خواستههای لحظه ای آن، بمنظور پی بردن به اینکه چه تسهیلات و موانعی در مقابل تحقق هدف اولیه سوسیالیستها و طبقه کارگر برای تامین رهبری و هژمونی بر آن جنبش ایجاد می کند.

اکنون در میان جریانات چپ ایران هر دو این نظریه ها نمایندگی میشود و مطرح است. هم جریاناتی که خواهان حاکم کردن رهبری جنبش کارگری و سوسیالیستی بر این جنبش هستند و جریاناتی که به رهبری و نیروهایی که بر آن هژمونی دارند تمکین می کنند. و یک نوع جدید منشویسم هم سر بر آورده که می توان آنها را "منزه طلب" نامید. اینها مردم را از شرکت در اعتراضات علیه رژیم اسلامی بر حذر می دارند! و منتظر آمدن یک "جنبش موعود" هستند. جنبشی که مانند این جنبش، بورژوازی نیست. حداقل منشویسم کلاسیک منزه طلب نبود.

از نظر سوسیالیستها، جنبش کارگری و طبقه کارگر باید بکوشند تا رهبری این جنبش را بدست بگیرند. علت بنیادی این اعتراضات همه بلایای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که رژیم اسلامی بر سر مردم آورده است نه

آنچه که جریان‌اتی ساده انگارانه قلب در انتخابات می دانستند و مردم و کارگران را از آن بر حذر می داشتند. پایان دادن به همه بلاها و تحقق کلیه خواسته‌های مردم تنها از جنبش و طبقه ای بر می آید که خواهان تغییرات اساسی در تمامی شئون جامعه است. به این اعتبار اوضاع عینی فقط با رهبری طبقه کارگر بر جنبش و ایجاد جامعه ای که این طبقه بشارت می دهد، خوانایی دارد و همسو است. همانگونه که در این یکساله عیان شده است روند رو به پیش اوضاع با ادامه تسلط قدرتمندترین جناح این جنبش یعنی اصلاح طلبان حکومتی در تناقض است و آنها دائما قدرت و نفوذ خود را به نفع جریان‌اتی که خواهان تغییرات عمیق تر هستند از دست می دهند.

ادبیات، خواسته‌ها، انتقادات کنونی این اصلاح طلبان حکومتی را با یکسال قبل مقایسه کنید تا آشکار شود که اینها برای تاثیر گذاری و کنترل جنبش چطور لنگان لنگان بدنال آن هستند. اکنون که پیشقراولان این اعتراضات در پاسخ به معضلات عینی جنبش به ناچار از کل رژیم اسلامی و هر نوع حکومت مذهبی عبور کرده اند، نظریه پردازان اصلاح طلبان دولتی شخص خامنه ای و بارگاهش را هدف حمله قرار داده اند و در تدارک تبیین یک جمهوری اسلامی بدون ولی فقیه هستند. غافل از اینکه در این سی سال به مطالبات مردم در انقلاب ۵۷ کوهی از خواسته‌ها افزوده شده که این نوع تغییرات پاسخگوی آن نیست. و این بزرگترین و مادی ترین نقطه قدرت سوسیالیست‌ها و جنبش کارگری برای تاثیر گذاری بر روند اوضاع و تامین هژمونی بر جنبش است.

سؤال: آیا درست است که جنبش موجود را یک انقلاب بدانیم، و اگر این جنبش یک انقلاب نیست پس چیست و چگونه تعریف می شود؟

جنبش فعلی هنوز انقلاب نیست اما می تواند با همت و موفقیت سوسیالیست‌ها در به صحنه آوردن جنبش کارگری و متشکل کردن آن در دل همین اعتراضات به یک جنبش انقلابی که نه تنها رژیم اسلامی بلکه کل سیستم سرمایه داری ایران را به چالش بکشد، تبدیل شود. اوضاع عینی آماده است و آنچه نا آماده است

جنبش کارگری و سوسیالیست‌ها برای پاسخگویی به وظایف عظیم و تاریخی است که بردوش دارند.

طبعاً جنبش کنونی و تاریخ هیچیک منتظر جنبش کارگری و سوسیالیست‌ها نمی ماند. در فقدان راه حل ها و استراتژی رادیکال و سوسیالیستی راه حلهای بورژوازی بدون دردسر و مانعی مقبولیت عامه می یابند و یکبار دیگر سوسیالیست‌ها یک فرصت عظیم تاریخی را از دست می دهند. تمام فعالیت سوسیالیست‌ها برای آگاهگری و ایجاد اتحاد و تشکل در دوران رکود و غیر انقلابی هدفش ایجاد آمادگی برای دخالت در اینگونه شرایط بحرانی است که مطابق تحلیلهای سوسیالیست‌ها، نظام سرمایه داری ناگزیر از رودررویی با آن است. شروع اعتراضات و جنبشها در مقابله با بحران سیستم سرمایه داری یکسان و یک شکل نبوده است. مقاومت و اعتراض به بحران در رژیم شاهنشاهی گذشته که به انقلاب ۵۷ منجر شد از اعتراضات خارج از محدوده در تهران شروع شد و طبعاً کسی انتظار ندارد که اعتراضات منجر به انقلاب علیه رژیم اسلامی هم از خارج محدوده شروع شود. بحران در اوایل قرن گذشته منجر به جنگ بین امپریالیست‌ها شد و فقط یک بخش کوچک از سوسیالیست‌های جهان آنرا نشان آمادگی شرایط برای انقلاب سوسیالیستی دانستند و فقط در روسیه توانستند از دل این بحران با یک انقلاب کارگری بیرون بیایند. طبعاً پس از انقلاب در روسیه، هیچ سوسیالیستی منتظر جنگ امپریالیستی نشده تا شرایط را برای انقلاب سوسیالیستی آماده بداند. آنچه سوسیالیست‌ها مطابق تحلیلهایشان و بدرست پیش بینی می کنند شکل گیری مقاومت و اعتراض علیه بحران اقتصادی است که از جمله سطح معیشت کارگران را مورد حمله قرار می دهد. اینکه این مقاومت از کجا و به شکل شروع میشود در هیچ دو کشوری یکسان نیست.

موضوع مهم دینامیزم حرکت اعتراضی و معضلاتی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که این جنبش بر آن متکی است مستقل از شعارها و مطالبات اولیه آن. در مورد رژیم اسلامی دو عامل پایه های این بحران را میسازد. اولاً موقعیت تاریخی بقدرت رسیدن رژیم اسلامی که از نظر بورژوازی ایران یک رژیم موقت محسوب میشد برای سرکوب انقلاب و جلوگیری از ادامه انقلاب با جهت گیریهای چپ و سوسیالیستی. در تمام سی سال گذشته بورژوازی ایران

کوشیده است تا آنرا به نفع خود شکل دهد و عوامل زائد و دست و پاگیر آنرا حذف کند. بعلاوه از سوی خود رژیم هم جریاناتی که این اواخر به اصلاح طلبان حکومتی معروف شدند کوشش می شد تا برای بقای رژیم پایه های آنرا بر طبقه صاحب صنایع و سرمایه متکی کند. تحولات درونی رژیم بویژه از دوران خاتمی به بعد با این انتخابات ریاست جمهوری به یک نتیجه تعیین کننده برای سرنوشت رژیم اسلامی رسید: صاحبان صنایع و سرمایه از اینکه رژیم اسلامی را از آن خود کنند دست شسته اند. و خود رژیم اسلامی نیز با قدرت گیری نظامیان صریحا اعلام کرده است نمی خواهد اجازه ورود نمایندگان مستقیم بورژوازی به درون رژیم را بدهد و پایه های خود را بر طبقه صاحب صنعت و سرمایه متکی کند. تلاش سی ساله بورژوازی ایران در قبال رژیم اسلامی برای اجازه نمایندگی سیاسی مستقیم یافتن در آن با شکست روبرو شده است.

عامل دوم، اعتراضات و نارضایتی شدید مردم از انواع و اقسام سیاستهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رژیم اسلامی در دل یک بحران عظیم اقتصادی است مانند اوضاع در هر کشور دیگری. این دو عامل دست در دست هم داده اند و رژیم اسلامی را تبدیل به یک اقلیت مطلق و فقط متکی بر زور و سرکوب کرده است و نه مانند یک رژیم سرمایه داری که برای رفع بحران طبقه سرمایه دار را با خود داشته باشد. رژیم اسلامی اکنون هیچ چیز جز منافع یک اقلیت آخوند و نظامی را نمایندگی نمی کند و چنین رژیمهایی عمر زیادی نخواهند داشت و لذا تغییر و تحول یک نیاز روز و اجتماعی و ناگزیر است. اما سمت و سوی این تحولات و تغییرات مستقیما به قدرت جریانات مختلف سیاسی بستگی دارد که راه حل هایشان مقبولیت عامه و مردمی پیدا کنند. اهمیت پراتیک گرایش سوسیالیست در اینجا است. شرایط آماده است تا به تحولات آینده شکل و جهت داد. مطالبات مردم و سابقه جریان فعلا قدرتمند جنبش در سطوح بالای رژیم اسلامی بطور عینی شانس آنها را در درازمدت در شکل دادن به تحولات آینده دائما کاهش می دهد اگر سوسیالیستها بتوانند استراتژی خود را متحقق کنند که در گام اول به میدان آوردن طبقه کارگر و متشکل کردن آن است. در این اوضاع فعالیت نیروهای سوسیالیست می تواند جنبش را به سمت راه حلهای

رادیکال و شرایط انقلابی ببرد که تنها راه حل از نظر عینی منطبق بر اوضاع است.

سؤال: بعضی جنبش مردمی حاضر را جنبش میانه حالان و یا حتی اقشار مرفه می دانند و دلیلشان نیز این است که: اولاً مطالبات و شعارها فقط ضد دیکتاتوری و آزادیخواهانه است، دوما مبارزات در پایین شهر جریان ندارد و سوم، تا حدودی رهبری آن در دست اصلاح طلبان است. بنابر این آیا صحیح است که این جنبش را جنبش آنها بدانیم؟

سوسیالیستها برای تعیین ماهیت جنبشها روشهای علمی دارند و جنبشها را ساده انگارانه بر اساس نوع شعارها و خیابان های محل تظاهرات خصلت بندی نمی کنند. بالاتر درباره ماهیت بورژوازی این جنبش توضیح داده ام. اینجا فقط به یک نکته خیلی مهم باید اشاره کنم و آن شعارهای ضد دیکتاتوری و آزادیخواهانه است که به قول شما "بعضی" آنرا نشانه جنبش میانه حالان و حتی اقشار مرفه می دانند.

این یک حمله ایدئولوژیک و سیاسی ریاکارانه علیه جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی است. جنبش کارگری و سوسیالیستها همواره قربانی خشونت دیکتاتوری رژیم های سلطنتی و اسلامی بوده اند و همچنین تاریخا از پیشتازان مبارزه با استبداد بوده اند و برای وسیع ترین آزادیهای سیاسی و اجتماعی مبارزه کرده اند. حال نظریه پردازان همان اقشار و طبقاتی که رژیمهای سلطنت و اسلام بدلیل دفاع از منافع آنها بر طبقه کارگر دیکتاتوری و استبداد حاکم کرده اند خود را مبارزان راه دموکراسی و آزادی می نامند و جنبش کارگری را دنبال مبارزه اقتصادی. واقعا شرم آور است.

بعلاوه همین ها هم آشکارا از ناکارآمدی دولت احمدی نژاد گلایه دارند و پنهان نمی کنند که اگر کودتا چپان امکان راه اندازی اقتصاد را داشتند، شبیه آنچه پینوشه در شیلی انجام داد، اینها خواهان دموکراسی نمی شدند که ابراهیم نبوی و جلایی پور از نمونه هایی هستند که آنرا زمخت مطرح میکنند. برای نمونه نگاه

کنید به بند پنجم مطلب، میرحسین موسوی، یک گام بالاتر از "خوان هفتم"، ابراهیم نبوی، سایت جرس، دوم تیرماه ۸۹.

طبقه کارگر و مدافعان سوسیالیستش بیشترین جانفشانیها را در مبارزه برای آزادی های سیاسی و اجتماعی کرده اند و زندانهای این رژیمها همواره پر از این انقلابیون بوده است. هیچ قشر و طبقه ای در ایران نیست که بیشتر از جنبش کارگری و طبقه کارگر از آزادیها بهره ببرد و یا از وجود استبداد زیان ببیند. نظام سرمایه داری ایران بر نیروی کار ارزان بنا شده که لازمه آن وجود میلیونها کارگر با دستمزدهای پائین و بخور و نمیر و بدون حق تشکل و اعتصاب بوده است. حال متفکران اقشار و طبقاتی که وجود دیکتاتوری لازمه وجود اجتماعی و طبقاتی آنهاست با یک نعل وارونه خود را آزادیخواه معرفی می کنند و کارگران را به ریشخند می گیرند که بدنبال منافع اقتصادی و دستمزد خود هستند. در تاریخ سرمایه داری ایران، جنبش کارگری و مدافعان سوسیالیستش همواره در اعتراضات و جنبش های آزادیخواهانه شرکت داشته اند و در پیروزی آن عمیقا دینفع بوده اند.

سؤال: همانطور که می دانیم رهبران اصلاح طلب (موسوی، کروبی، خاتمی) هر کدام به نوعی دولت احمدی نژاد را به رسمیت شناختند و "تندروی های مردم" را محکوم کردند و ضمنا خواستار تغییر در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و نه فراتر از آن شدند؛ با توجه به نفوذ نسبی آنها بر جنبش و عدم وجود آلترناتیو قوی انقلابی در مقابل آنها آیا جنبش خاموش می گردد و آنها قادرند مبارزه را به سازش بکشانند؟ لطفا توضیح دهید.

بله، اینها دولت احمدی نژاد را برسمیت شناختند و بهای آنرا نیز پرداختند. آنها با موجی از سؤال و انتقاد از جانب جوانان طرفدار خود روبرو شدند و برای توجیه کارشان به لکننت زبان افتادند و طبعا به نفع نیروهای خواهان تغییرات

رادیکال و انقلابی نیرو از دست دادند. این مکانیزم تغییر قدرت و نفوذ جریانات مختلف در جنبشهای توده ای است.

رهبران اصلاح طلب دولتی برای سازش با معضلات عدیده ای روبرویند که مهمترین آن نیروی محرکه و دینامیزم این جنبش است. این جنبش مردمی است که نه تنها مطالباتی که در انقلاب ۵۷ داشتند متحقق نشده بلکه رژیم اسلامی صدها مطالبه دیگر هم بر آن افزوده است. تظاهراتهای سال گذشته نشان داد که نیروهای خواهان انقلاب و تغییرات رادیکال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی محدود به احزاب و سازمانهای سیاسی انقلابی و سوسیالیست نیست بلکه یک نیروی اجتماعی قوی و قابل مشاهده است برای کل جهان. ابراز وجود خیابانی این نیروی رادیکال و قدرتمند اجتماعی در همان فرصت اندک و محدودی که داشت اصلاح طلبان و کودتاچیان، هر دو را شوکه کرد. به همین دلیل برای اصلاح طلبان دولتی فراخوان به تظاهرات دیگر مطلوب نیست چرا که صحنه ابراز وجود نیروهای خواهان تغییرات رادیکال میشود. نگرانی از صدمه دیدن مردم دلیلی برای عدم فراخوان تظاهرات نیست. نیروهای انقلابی و سوسیالیست آنطور که لازمه چنین جنبشی است به آن جوش نخورده اند و در غیاب تظاهرات، موسوی و کروبی دیدار می کنند و اطلاعیه می دهند و گویا دیگر خبری از جنبش رادیکال در داخل نیست! اینها میکوشند تا رادیکالیسم جنبش امکان ابراز وجود علنی نیابد تا بتوانند انکارش کنند.

بسیاری از مواضع و رفتار سیاسی موسوی و کروبی برای همراهی با این بخش رادیکال جنبش است بمنظور کنترل آن. انتقاد اینها به گذشته رژیم اسلامی و یا تلاش عبث آنها برای بی تقصیر نشان دادن خود از تمام جنایاتی که رژیم اسلامی در همه سالهای حیات خود و به ویژه در دهه ۶۰ مرتکب شده و خود اینها در مصدر کار بودند، هدفش همین همراهی بمنظور کنترل است. اینها بشدت نگرانند که توده مردم معترض تماما از اینها قطع امید کنند و لاجرم تمام نقشه هایشان برای کنترل اعتراضات در چهارچوب قانون اساسی به باد رود. مثلا همین چند روز پیش عکسهای به اصطلاح "بگو و بخند" احمدی نژاد و حسن خمینی در مراسم افطار خامنه ای پخش شد و با چنان عکس العمل منفی روبرو شد که ناچار شدند بنویسند که نوه خمینی داشته به مثکی که خودش به احمدی نژاد گفته

می خندیده! و سپس به استقبال هیات دولت که هر ساله در چنین روزهایی به سر گور خمینی می روند، نرفته است!

این ادا و اطوارها برای تاثیر گذاری روی فعالین احزاب و سازمانهای انقلابی و سوسیالیست که خواهان انقلاب و سرنگونی رژیم اسلامی هستند، نیست. اینها برای ایجاد سد و مانع در راه گره خوردن و متصل شدن همه جانبه این جنبش رادیکال با نیروهای انقلابی و سوسیالیست است که دهه هاست همین مطالباتی که این جنبش اکنون اعلام می کند را بیان کرده اند، برایش جنگیده اند و دستگیر و شکنجه و اعدام شده اند. این ادا و اطوار اصلاح طلبان حکومتی بخصوص برای ممانعت از مقبولیت استراتژی و شیوه های طبقه کارگر که یگانه راه رسیدن به اهداف آزادیخواهانه جنبش است، بر ذهن توده مردم است. سرنوشت جنبش فعلی به نتیجه مبارزه برای رهبری این جنبش گره خورده است. عاقبت این مبارزه و این جنبش از پیش تعیین شده نیست و باز است. سرنوشت این جنبش را نتیجه یک مبارزه زنده و چند جانبه نیروهای درگیر آن تعیین می کند. بنابراین عامل فعالیت نیروی انسانی و داشتن استراتژی مناسب که بتواند مقبولیت عامه پیدا کند از عوامل موثر در تعیین نتیجه نهایی این مبارزه است و تا آنجا که به سوسیالیستها بر می گردد، به میدان آوردن طبقه کارگر با سلاح سنتی اش یعنی اعتصاب، نه تنها سرنوشت رژیم اسلامی را تعیین می کند بلکه تا حد زیادی پایه های رژیم جایگزین را نیز بنا می کند.

خود موسوی و کروبی و دیگر اصلاح طلبان بخوبی می دانند که اصلاح رژیم اسلامی از درون که آنرا تحت عنوان اجرای تمام مواد قانون اساسی بیان می کنند، پیش شرطش توافق نظر همه جناح ها نسبت به عملکرد گذشته این رژیم است. اما فشار انتقادات رادیکال مردم که اعمال جنایت کارانه رژیم را حتی از همان بدو به قدرت رسیدنش مورد سؤال قرار داده اند، اینها را ناگزیر ساخته تا هر چند سطحی و نصفه و نیمه اما به صراحت خودشان دستکم مقاطعی از گذشته این رژیم را زیر سوال ببرند. دینامیزم رادیکال این جنبش اینها را ناچار ساخته تا با آگاهی نسبت به عقوبت آن، به گذشته رژیم اسلامی بعضا نظیر تاج زاده صریح انتقاد کنند و یا مانند موسوی با زیرکی و در یک فضای غبار آلود شرایط فعلی را و آنهم بدلیل مصالح همین جنبش مناسب انتقاد ندانند. اینها زیر فشار

رادیکالیسم جنبش به گذشته رژیم انتقاد می کنند و می گویند که این رژیم اکنون نه جمهوری است و نه اسلامی و بدون اینکه خود بخواهند به سمتی می روند تا در مقابل این سؤال اساسی قرار گیرند که چرا اساسا باید چنین رژیمی را با آن گذشته و این حال که هر دو همراه با جنایات وسیع و دهشتناک است، حفظ کرد. اینها در مقابل این سؤال قرار می گیرند که رژیم اسلامی دیگر باید چکار بکند تا اینها از آن دل بکنند و یا اینکه آیا اینها مستقل از اینکه رژیم اسلامی چه جنایت دیگری بکند، همواره خواهان حفظ آن هستند.

بعلاوه، همه نظامهای سیاسی اعم از دیکتاتوری و استبدادی و یا سلطنتی و جمهوری از یک منطق درونی برخوردارند که اعمال و رفتار متکی بر آن باعث کارآمدی آن سیستم میشود. اعمال و رفتاری که این منطق درونی را زیر پا بگذارد رژیم مربوطه را ناکارا می کند و به روال کارش لطمات جدی می زند. در نظام اسلامی ولی فقیه رکن مهمی دارد. قرار بوده که ولی فقیه بر فراز جناحها و منازعات قرار گیرد تا با داوری نهایی خود که برای همه باید فصل الخطاب باشد مانع عمیق شدن و گسترش منازعات جناحها تا سر حد از هم پاشیدگی و مختل شدن کارکرد سیستم شود. با وقایع حول و حوش انتخابات ریاست جمهوری که با کودتای سپاه از قبل تعیین کرده بودند هر یک از کاندیداها چقدر رای بیاورد، اعتراضات میلیونی که با دستگیری، شکنجه، تجاوز و کشتار همراه شد، به ولایت فقیه که یکی از مهمترین ابزارهای رژیم برای حل و فصل و کنترل منازعات درونیش بود لطمات جدی وارد شد. دفاع خامنه ای از کودتای سپاه و تقلب در انتخابات به نقش میانجی گرانه اش نزد یک جناح رژیم پایان داد و فرمان به کشتار مردم تظاهرکننده، باعث فراگیر شدن شعار مرگ بر خامنه ای و ولایت فقیه در تظاهرات خیابانی شد. به همین دلیل خیلی سریع احمدی نژاد از هدف حمله خارج شد و جای آنرا خامنه ای گرفت. حتی انتقاد از احمدی نژاد هم بهانه ای برای انتقاد از خامنه ای شده است. سقوط موقعیت خامنه ای در کل سیستم یکی از عوامل دشوار شدن سازش دو جناح است. به ویژه اکنون که خامنه ای حتی نفوذ کافی برای کاهش و قطع جدالهای علنی در جناح کودتاچی را هم ندارد، کنترل منازعات درون رژیم و سازش جناحها ساده نیست.

بنابراین اینکه اصلاح طلبان و موسوی و کروبی قادرند جنبش را به سازش بکشانند و خاموش کنند به این بستگی دارد که اینها تقریباً مطمئن باشند که توافق احتمالی آنها با خامنه ای به کنترلشان بر جناحهای رادیکال جنبش آسیبی نمی‌رساند. وگرنه اگر قرار باشد سازش آنها باعث ریزش نیرویشان به نفع جریانان انقلابی و سوسیالیست گردد و ابتکار عمل به دست این نیروهای خارج از سیستم بیافتد، و در نتیجه کل نظام در خطر بالفعل سقوط قرار گیرد، آنها برای حفظ نظام از هر نوع مصالحه ای خودداری می‌کنند.

سؤال: آیا تبلیغ ایجاد شوراهای کارگری و اعتصابات گسترده در این موقعیت صحیح است یا نه؟ و اساساً آیا چشم انداز اینکه طبقه کارگر در جریان ادامه جنبش مردم وارد کارزار گردد وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است لطفاً بگویید چگونه و چطور ممکن است طبقه کارگر درگیر ماجرا شود؟

به نظر ما تبلیغ اعتصابات گسترده صحیح است اما به تنهایی کار ساز و موثر نیست مادام که تلاش برای سازماندهی این اعتصابات در محل صورت نگیرد و پیگیرانه برای رفع موانع بر سر راه آن فعالیت نشود.

چشم انداز اینکه طبقه کارگر وارد کارزار شود وجود دارد به شرط اینکه فعالین جناح چپ جنبش کارگری درباره ماهیت این جنبش و استراتژی چپ در قبال این جنبش به توافق برسند و برای تحقق آن سخت بکوشند. به میدان آمدن کارگران به فعالیت مستقیم پیشروان کارگری ارتباط دارد چون شرایط عینی مهیا و آماده است. اگر چنین اتفاقی نیافتد نباید سراغ اوضاع عینی رفت بلکه باید کمبودها و ضعفهای پیشروان کارگری را بررسی کرد و در صدد رفع آن برآمد.

اگر کسی منتظر است که شرایط انقلابی شود و بعد برای ورود طبقه کارگر به صحنه تلاشش را آغاز کند واضح است که آن روز نخواهد آمد. مسئله این نیست که ببینیم اگر این چشم انداز وجود دارد دست به عمل بزنیم و اگر این چشم انداز وجود ندارد، دست به عمل نزنیم. چنین برخوردی نقش و سهم فعالیت عنصر آگاه در این تحولات و سمت و سو دادن به آن را در یک شرایط از نظر عینی آماده، نادیده می‌گیرد. ناراضی ترین بخش مردم از این رژیم طبقه کارگر است. از

میان دهها مطالبه فوری سیاسی، اقتصادی و آزادیخواهانه کارگران که بخشی از آنها در بیانیه های روز کارگر امسال آمده بود، حتی فقط همین دستمزدهای بخور و نمیر که همان هم بعضاً پرداخت نمی‌شود در مورد عمق نارضایتی کارگران از رژیم اسلامی کفایت می‌کند. اینکه چگونه و چطور طبقه کارگر درگیر این کارزار میشود، قابل پیش بینی نیست. اینکه از اعتراض کارگران یک کارخانه به قتل همکارانشان به دلیل فقدان ایمنی آغاز می‌شود یا از مبارزه در اعتراض به اخراج، قابل پیش بینی نیست. آماده بودن شرایط بدین معنی است که دخالت فعالین و پیشروان کارگری برای سازماندهی کارگران برای دخالت در اوضاع کنونی خلاف جریان نیست و با شرایط فعلی از هر نظر خوانایی دارد و همسو است. به ویژه در مقایسه با دوره گذشته، یعنی دوره ای که اصلاح طلبان اسلامی هنوز از بدنه رژیم رانده نشده بودند، شرایط از هر لحاظ مناسب تر است.

سؤال: برخی از فعالین جنبش کارگری تصور می‌کنند، با توجه به اینکه استراتژی طبقه کارگر ایجاد تشکل های کارگری است، و حال که این امر تحقق پیدا نکرده و از طرفی اصلاح طلبان نیز در این جنبش نفوذ دارند، حضور طبقه کارگر و یا فعالینش در جنبش مردم بیهوده و غیر موثر است در این مورد شما چه نظری دارید؟

اولاً، این که کارگران تشکل ندارند و لذا نمی‌توانند با قدرت در جنبش فعلی شرکت کنند و اصلاح طلبان هم قوی هستند یک داده عمومی است. جای هیچ شک و شبهه ای در این نیست و هیچ فعال سوسیالیستی هم ادعای متشکل بودن کارگران را ندارد. اصولاً اعمال دیکتاتوری علیه طبقه کارگر و سرکوب هر حرکت کارگری برای ایجاد تشکل در ایران درست برای کم کردن خطر دخالت کارگران در چنین شرایطی است.

دوماً، قدرت و نفوذ گرایشات و جناحهای درگیر در جنبشهای اجتماعی ایستا و ثابت نیست و در مقاطع گوناگون تغییر می‌کند. جنبشهای اجتماعی و طبقاتی در سیر پیشروی خود دائماً با مسائل و سئوالات جدیدی مواجه می‌گردند و پاسخ مناسب دادن به این سئوالات و مقبول واقع شدن آنها نزد جناحهای درگیر، باعث

تغییر توازن قوا بین گرایشهای مختلف این جنبشها می‌گردد. روزی که از نفوذ اصلاح طلبان در جنبش کاسته شده باشد و در مقابل نفوذ جنبش کارگری و جناح چپ آن گسترش یافته باشد، روز دخالت باهوده و موثر طبقه در اوضاع نیست، روز سقوط و دفن رژیم اسلامی است. برای کاهش نفوذ اصلاح طلبان و قدرتمند شدن جنبش کارگری باید در همین جنبش دخالت کرد. برای تغییر این اوضاع راه دیگری وجود ندارد. نفوذ اصلاح طلبان ابدی نیست و به حکم روندهای عینی روبه کاهش است. قدرت نیروهای خواهان تغییرات رادیکال سیاسی و نیروهای خواهان سرنگونی رو به افزایش است. همانطور که تظاهراتها هم نشان داد هر چه از روزهای اولیه تظاهراتها دور تر شدیم شعار و خواستههای مردم رادیکال تر شد. قطع شدن تظاهراتها در واقع رشد نیروهای انقلابی را از انظار پنهان کرد اما این رشد در اعماق جامعه در جریان است و به مجردی که امکان بروز بیاباد همگان خواهند دید که چگونه مردم ایران از جمهوری اسلامی عبور کرده اند.

بنابراین سؤال این است که چگونه می‌توان قدرت جنبش کارگری را افزایش داد و در عوض از نفوذ اصلاح طلبان کاست. سؤال این است که کدام مطالبه و یا جهت گیری شرایط را برای پیشروی و افزایش قدرت جنبش کارگری باز و مهیا می‌کند. به نظر ما تلاش برای به میدان آوردن کارگران برای دخالت در این جنبش است که به قدرت جنبش کارگری می‌افزاید و اوضاع را برای رفع کمبودهایش آماده می‌کند و نه کناره گیری از این جنبش. دخالت در این جنبش که بیشترین مردم و توده های کارگر را تحت تاثیر خود قرار داده است عرصه رشد و پیشرفت جنبش کارگری است. در دوران اصلاحات سیاسی که هنوز اصلاح طلبان بخشی از رژیم بودند، استراتژی جنبش کارگری ایجاد تشکل بود. با عروج جنبش اعتراضی پس از انتخابات، استراتژی جنبش کارگری به میدان آمدن و دخالت در جنبش عمومی فعلی است. سرنوشت این جنبش که میلیونها مردم و از جمله خود کارگران را (اگر چه نه به مثابه طبقه متشکل و با سلاح اعتصاب) به حرکت در آورده نباید بدون دخالت جنبش کارگری رقم بخورد. سازماندهی جنبش ایجاد تشکل های توده ای کارگری در ابعاد گسترده در بطن دخالت همه جانبه جنبش کارگری در جنبش فعلی میسر است. بیانیه های روز کارگر امسال این

جهت گیری را بخوبی نشان داد. آن حرکت و جهتگیری باید ادامه یابد و البته با ایجاد تشکلهای متناسب برای عبور از این دوره. جنبش کارگری و فعالینش بر نقش حرکت اول ماه مه امسال در کل جنبش اعتراضی به اندازه کافی مکث نکردند و در نتیجه آنرا بعنوان یک نقطه شروع قدرتمند و صحیح برای دخالت در سرنوشت مبارزه میلیونها مردمی که به خیابان آمده بود تثبیت نکردند و ادامه ندادند. پس از دهه ها برای اولین بار بود که یک جمع کارگری فراخوان به تظاهرات سراسری داد و یک موج بزرگ ایجاد کرد و همگان شاهد بودند رژیم اسلامی برای مقابله با یک فراخوان کارگری به تظاهرات تاکنون این همه نیروی نظامی به خیابان نیاورده بود. منتها لازمه این کار قبل از هر چیز شناخت ابزارها و روشهای تاثیر گذاری و فعالیت در شرایط فعلی است. ابزارها و روشهای سابق مناسب اوضاع قبل بودند. دخالت در شرایط کنونی نیازمند نقشه و برنامه های بزرگ و سراسری است و طبعا تشکل متناسب با آن. نگاه به تشکل و روابط خودی و برنامه و نقشه داشتن تا حد قدرت تشکل مربوطه بزرگترین نشانه عدم درک اوضاع فعلی است. دخالت سیاسی در اول ماه امسال که با فراخوان "شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر سال ۸۹" انجام شد، می باید پیگیری و دنبال می شد که نشد. البته هنوز هم دیر نیست و این امر میرم همچنان در دستور روز جنبش کارگری است. فعالیت در چهارچوب مکانیسم های قبل که کاملا درست و اصولی بود امروز به دلیل تغییر اوضاع محدود بینی است و باید از آن احتراز کرد. در اوضاع کنونی نه فقط قدرت متشکل موجود، بلکه پتانسیل متشکل شدن در شرایط تازه را نیز باید مد نظر قرار داد و بر آن مبنا عمل کرد، همانگونه که فعالین جنبش کارگری با اتکا به پتانسیل و ظرفیت عمومی جنبش توده ای کنونی در ابعاد سراسری کارگران را به تظاهرات فراخواندند و همگان شاهد بودند که چه موج پر قدرتی را در جنبش کارگری و مردم معترض به رژیم اسلامی خلق کرد.

سؤال: فکر می‌کنید چه رابطه ای بین جنبش مردمی حاضر و تاثیر آن بر ایجاد تشکل های کارگری وجود دارد، آیا اساسا در پروسه جنبش موجود امکان ایجاد تشکل های کارگری ممکن می‌گردد یا خیر؟

در یک دهه اخیر که ایجاد تشکلهای کارگری از دوره مطالبه حق آن فراتر رفت و جنبش کارگری و فعالینش عملاً ایجاد تشکل را در دستور گذاشتند، هیچ زمانی شرایط آماده تر از یکساله گذشته نبوده است. نه تنها رژیم اسلامی بعنوان مهمترین مانع ایجاد تشکل کارگری شدیداً تضعیف شده و در یک مدت کوتاه آگاهی عمومی مردم ایران از ماهیت و جنایات این رژیم عمیقاً گسترش یافته بلکه هر حرکت کارگری با پشتیبانی عمومی روبرو می شود. در واقع نیروهای اپوزیسیون از چپ تا راست و مرکز همگی آرزو و انتظارشان شروع اعتراضات و مبارزات کارگری است تا به هر نحو ممکن از آن دفاع کنند.

سوسیالیستهای جنبش کارگری در دوره اصلاحات سیاسی کوشیدند کارگران متشکل شوند تا در چنین شرایطی بتوانند با قدرت و بطور متشکل وارد صحنه شوند. فعالین جنبش کارگری کوشش خود را کردند و ۲ تشکل واحد و هفت تپه را ایجاد کردند و مورد حمله و یورش رژیم قرار گرفتند. اما مانند همیشه جنبشها و تنشهای اجتماعی منتظر آماده شدن کامل طرفین درگیر نمی شوند. بزرگترین جنبش توده ای اعتراضی در تاریخ سی ساله رژیم اسلامی براه افتاد و گام های بزرگی در مسیری که برای طبقه کارگر نیز مفید است برداشته شد و از جمله جنایات و سرکوبگری رژیمی که حتی کمتر از ۵۰ روز بعد از به قدرت رسیدنش کارگران بیکار را در اصفهان به گلوله بست و با کشتن ناصر توفیقیان دستش به خون کارگران آغشته گشت، افشا و رسوا شد.

بنابراین تمام مسئله حول این دور می زند که چگونه باید مبارزه برای ایجاد تشکل را در شرایط فعلی پی گرفت. طبقه کارگر در ابتدای پروسه ای که بعداً به انقلاب ۵۷ بدل شد، متشکل نبود. بجز تعداد اندکی تشکل، اساساً تشکل های کارگری بعد از رفتن شاه از ایران و دوره نخست وزیری بختیار و پس از قیام درست شدند. آنچه وجود داشت کمیته های مخفی اعتصاب بود. این فعالین کمیته های مخفی اعتصاب بودند که بعدها نیروی اصلی ایجاد شوراهای کارگری شدند. در انقلاب ۵۷ هم جنبش کارگری مانند اکنون فاقد تشکل کارگری بود اما دخالت و شرکت خود را موکول به ایجاد تشکل نکرد بلکه با تمام توان در آن شرکت کرد و نقشی اساسی در سرنگونی رژیم شاه داشت. ایجاد تشکلهای کارگری در

دوران انقلاب ۵۷ جدا از سازماندهی اعتصابات کارگری و شرکت در جنبش ضد سلطنتی نبود. اکنون نیز چنین است. پروسه ایجاد تشکلهای کارگری اکنون نیز نه تنها نمی تواند جدا از دخالت جنبش کارگری در جنبش فعلی باشد بلکه یک حرکت واحد و در هم تنیده است. پیشروی این جنبش و تضعیف رژیم اسلامی از دشواری ایجاد تشکلهای کارگری می کاهد.

سؤال: آیا فعالین کارگری به شیوه و روش گذشته می توانند در جنبش مردم نیز حضور یابند و موثر واقع شوند و یا سازماندهی و رویکردهای دیگری لازم است؟

جنبش کارگری ایران و فعالینش برای دخالت در اوضاع کنونی محتاج آن نوع سازمان یابی هستند که مناسب شرایط کنونی باشد. مثلاً در دوره اصلاحات سیاسی فعالین کارگری مطابق اهداف فوری که داشتند نهادهایی ایجاد کردند تا با اهرم آنها برای ایجاد تشکلهای توده ای تلاش کنند. اکنون نیز نیاز دارند آن تشکلهایی که ابعاد مختلف دخالتشان را می تواند تسهیل و تامین کند، بوجود بیاورند. بطور مثال، اکنون لازم است تا فعالین جنبش کارگری هم انتقادات عمیقشان از رژیم اسلامی و هم جامعه مطلوبیشان و همچنین راه هایی که برای تحقق آنها مناسب می دانند را بیان کنند. بنابراین نوع تشکلی که در دوره تازه می تواند برای به حرکت در آوردن بخش های وسیع طبقه و ایجاد تشکل های توده ای کارایی داشته باشد طبعاً نمی تواند از نوع تشکل هایی باشد که در دوره اصلاحات این نقش را داشتند.

بعلاوه، در شرایط سیاسی و اجتماعی امروز ایران همه وقایع در ابعاد بزرگ و سریع انجام میشود. این خاصیت عمومی دوره هایی است که جوامع دست خوش کشاکشهای وسیع سیاسی است. به این اعتبار نقشه عملها، ابزارها و روشهای فعالیت در دوران قبل مناسب اوضاع کنونی نیست. اگر تشکل ها در دوران قبل تک تک عضو می گرفتند اکنون با مقبولیت یافتن اهداف و روشهای یک گرایش و خط مشی سیاسی، روی آوری به آن توده ای و سریع و وسیع خواهد بود. اگر در دوران قبل برای برخی فعالیت ها و آکسیونها نظیر تظاهرات روز کارگر می

بایست در وهله اول تنها به نیروی فی الحال موجود و متشکل خود اتکا میشد، در دوران تلاطم سیاسی باید ظرفیت جنبش و طبقه ای که به آن فراخوان داده می شود را مد نظر داشت. به همین دلیل فراخوان به ایجاد تشکل، فراخوان به طبقه برای اعتصاب و فراخوان به طبقه برای روز کارگر این ظرفیت را دارد که توسط کارگرانی که این اوضاع آنها را به صحنه آورده پاسخ مثبت بگیرد. فعالین جنبش کارگری که تجربه انقلاب ۵۷ را دارند با مکانیسم سازمان یافتن و بسیج حرکات توده ای در دورانهای ملتهب سیاسی بخوبی آشنا هستند. در اول ماه مه امسال نیز جناح چپ جنبش کارگری ایران با اتکا به درک درست از همین مکانیسم کارگران را به تظاهرات فراخواند و هیچکس هم انتظار نداشت که با یک فراخوان یک طبقه عظیم اجتماعی تماما و فورا وارد عرصه شود، بلکه این فراخوان می باید با فعالیت های متناسب بعدی دنبال گرفته میشد. منتها این نوع دخالتگری و این شیوه برخورد که در عمل هم موفقیت خود را نشان داد، پس از روز کارگر پی گرفته نشد.

در اوضاع کنونی امکان ایجاد تشکلهای کارگری بسیار بیشتر از دوران اصلاحات سیاسی است که سندیکای واحد تشکیل شد و فعالیت اساسی برای ایجاد سندیکای هفت تپه هم براه افتاد. منتها باید مکانیسمهای فعالیت در این دو دوره کاملا متفاوت را شناخت و ابزارها و شیوه فعالیت برای ایجاد تشکل را با این مکانیسمهای دوره جدید منطبق کرد.

سؤال: حال که جنبش مردم با شعار های کاملا سیاسی و ضد دیکتاتوری به میدان آمده اند، آیا طرح مطالبات اقتصادی مثل پرداخت دستمزد معوقه از طرف کارگران که در تعداد قابل توجهی از کارخانه ها مطرح است و بخاطر آن اعتصاب می کنند، حرکتی عقب تر از جنبش موجود و مبارزات مردم نیست و اساسا آیا مبارزه برای مطالبات اقتصادی در این موقعیت ارزش دارد و تناقضی با مبارزات مردم ندارد؟

مبارزه کارگران برای مطالبات اقتصادی حرکتی عقب تر از جنبش موجود نیست و تناقضی با مبارزات مردم و شعارهای کاملا سیاسی و ضد دیکتاتوری آنها

ندارد. کلا این درک که مبارزه اقتصادی در تقابل با مبارزه سیاسی قرار دارد درک چپ غیرکارگری است که امروزه در میان فعالین سوسیالیست جنبش کارگری نفوذی ندارد. مبارزات اقتصادی ظرفیت بسیج وسیع ترین توه های کارگر را دارد. بسیج و سازماندهی کارگران برای مبارزه اقتصادی شروع حرکت این طبقه است و نه پایان آن. کارگران مطالبه رادیکال سیاسی کم ندارند و در واقع طبقه کارگر برای تحقق بسیاری از مطالبات سیاسی خود به ناچار باید کل رژیم اسلامی را کنار بزند. منتها مکانیسم حرکت طبقه برای کسب مطالباتش رابطه مستقیم با قدرت مبارزاتی و تشکلش دارد. طبقه کارگر ایران که برای مبارزات اقتصادی به میدان بیاید، خود را متشکل خواهد کرد و این قدرت را در خودش خواهد یافت تا مطالبات دیگرش را هم طرح و برای کسب آن مبارزه کند.

در دوران انقلاب ۵۷ هم کارگران با مطالبات اقتصادی و رفاهی به میدان آمدند و اعتصاب کردند. منتها با گرفتن اضافه دستمزد خود را سازمان دادند و مبارزه برای مطالبات دیگر را هم آغاز کردند. به همین دلیل در بسیاری از موارد موافقت با خواست کارگران پایان مبارزه نبود بلکه آغاز یک مبارزه جدید برای دیگر مطالبات بود. بعنوان مثال، کارگران پالایشگاه آبادان مبارزه را با خواستهای اقتصادی و رفاهی آغاز کردند و هنگامی با خواست اضافه دستمزد آنها موافقت شد بازگشت به کار خود را منوط به خروج نیروهای نظامی از پالایشگاه کردند که برای سرکوب کارگران وارد پالایشگاه آبادان شده بودند. خواست انحلال ساواک توسط کارگران نفت نیز در روند رو به پیش چنین مکانیسم حرکتی طرح شد.

در شرایط کنونی مسئله به حرکت در آوردن کارگران حول خواستهایی است که بیشترین ظرفیت و امکان را برای مبارزه دارد. کارگران ایران مطالبه و خواست کم ندارند. هنگامی که به حرکت در آیند و متشکل شوند رادیکالترین خواستها را مطرح خواهند کرد و همه باید توجه داشته باشند که کسب همان خواسته های "کاملا سیاسی و ضد دیکتاتوری" فقط با قدرت و نیروی کارگران قابل تحقق است. قدرت کارگران در تحرک تمام طبقه نمودار می شود که طبعا برای مجموعه ای از خواسته های اقتصادی و سیاسی بر خاسته اند.

چه وجه تشابه و تفاوت هایی بین دوران انقلابی سال های ۵۶ و ۵۷ و نقش طبقه کارگر در آن دوران با شرایط کنونی و چشم اندازی که وجود دارد، می بینید؟

تفاوتها و تشابهات بسیار است که در اینجا به پاره ای از آنها که به موضوع این بحث مربوط است اشاره می کنم و بحث مفصل بر سر آن را باید به فرصت دیگری موکول کرد. در مقطع انقلاب ۵۷ فعالین جنبش کارگری ایران در محافل کوچک فعال بودند و فاقد چهره های سراسری و شناخته شده برای حتی خود کارگران بودند چه برسد به اینکه برای عموم سیاسیون شناخته شده باشند. شناخته شده ترین فعالین کارگری که نامشان فراتر از محافل کوچک و یا محل و رشته ای که کار می کردند شنیده میشد، کارگران زندانی بودند که آنها هم اساسا برای سیاسیون شناخته شده بودند و نه برای حتی فعالین معمولی کارگری. اما اکنون جنبش کارگری ایران صدها فعال سرشناس سراسری دارد که بعضا حتی در سطح جنبش جهانی کارگری نیز شناخته شده، هستند. در آزمون ساواک یک فعال جنبش کارگری را از یک قسمت کارخانه دستگیر می کرد در حالیکه کارگران قسمتهای دیگر همان کارخانه وی را نمی شناختند و یا اصولا از دستگیری وی مطلع نمی شدند. اما امروز چنین نیست. اکنون وجود چهره های سرشناس در جنبش کارگری کار رژیم اسلامی را در دستگیری، شکنجه و اعدام بدون سر و صدای فعالین کارگری با دشواریهای زیادی روبرو کرده است.

بعلاوه این فعالین از یک جنبه محصول پیشرفت عظیم جنبش کارگری ایران هستند. پس از کودتای آمریکایی انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که بسیاری از تشکلهای کارگری را نیز نابود کرد عملا فعالیت برای آگاهگری و سازماندهی کارگری به محافل کوچک و مخفی رانده شد. حتی بحث بر سر لزوم افزایش دستمزد و حق تشکل و اعتصاب هم باید در همین محافل مطرح و مخفیانه در میان کارگران تبلیغ و ترویج میشد. در دوران انقلاب ۵۷ جنبش کارگری یک فرصت چند ساله یافت تا علنی فعالیت کند و تشکلهای توده ای خود را ایجاد کند که با آغاز دهه ۶۰ و موج سرکوب خونینی که به کشتارهای وسیع منجر شد،

فعالیت سازمانگرانه و آگاهگرانه در جنبش کارگری نیز مجددا تا سطح محافل و مخفیانه و زیرزمینی عقب رانده شد. اما با پیشرفت خارق العاده جنبش کارگری در ده سال گذشته بسیاری از فعالیت هایی که مخفیانه و در محافل انجام میشد اکنون با رشادت قابل انتظاری که فعالین جنبش کارگری از خود نشان دادند علنا انجام میشود. جنبش کارگری خود را به رژیم اسلامی تحمیل کرده است و صدها فعال آن متناسب با اوضاع، مطالبات جنبش کارگری را علنا بیان می کنند، از حقانیت آن دفاع می کنند و کارگران را علنا فرا می خوانند که برای دستیابی به خواستههایشان متشکل شوند و مبارزه کنند. باید تاکید کرد که بجز دوران تقریبا سه ساله حول و حوش انقلاب ۵۷، نزدیک به ۶۰ سال پیش فعالین جنبش کارگری در موقعیتی بودند که بتوانند علنی از حقانیت جنبش خود و مطالباتی که دارد دفاع کنند و هم برای کارگران و هم برای مردم ایران شناخته شده باشند. این پیشرفت و دستاوردی نیست که بتوان بسادگی آنرا رها کرد و دوباره اینگونه فعالیت ها را مخفیانه انجام داد. در مجموع در ده سال گذشته جنبش کارگری یک گام اساسی به جلو برداشته است و می توان گفت تحمیل قانونی بودن "دو فاکتو" جنبش کارگری به رژیم اسلامی است.

اکنون وجود صدها فعال شناخته شده به جنبش کارگری این امکان را داده است تا این طبقه اقدامات سراسری انجام دهد در صورتیکه جنبش کارگری در دوران شاه و حتی در حین انقلاب هم از این امکان برخوردار نبود. بطور مثال اکنون توافق این فعالین بر سر هر موضوعی می تواند کلیت جنبش کارگری ایران را نمایندگی کند. التهایی که فراخوان روز کارگر امسال در جنبش کارگری ایران و کل جامعه ناراضی و معترض ایران ایجاد کرد ناشی از موقعیتی است که جنبش کارگری ایران در ده سال گذشته کسب کرده که در دوران شاه و حتی دو دهه اول عمر رژیم اسلامی نداشت. به دلیل همین کمبود، جناح اسلامی جنبش ضد سلطنتی بسادگی بر مهمترین و کلیدی ترین اعتصابات کارگری نفوذ یافت چرا که با نمایندگان و فعالین سرشناس کارگری که کلیت منفعت طبقه کارگر را در انقلاب نمایندگی کنند روبرو نبود. آنها بطور جداگانه به سراغ کمیته های اعتصاب و از جمله در نفت، مخابرات، راه آهن، آب و برق رفتند و کمابیش بر آنها تاثیر گذاشتند. در جریان اعتصاب نفت که هم رژیم شاه و هم اسلامیون

مخالف تسلط چپها و کمونیستها بر آن بودند، این دو با هم همکاری کردند و هیات خمینی که شامل بازرگان و رفسنجانی هم بود را با هلیکوپترهای دولت نظامی به آبادان بردند تا با کميته اعتصاب کارگران پالایشگاه آبادان که در واقع و عملاً بر کل اعتصاب سراسری نفت تسلط داشت، مذاکره کنند و کنترل آنرا بدست بگیرند. در دوران انقلاب ۵۷ احزاب و سازمانهای انقلابی و سوسیالیست فعال بودند و نه جنبش های اجتماعی و طبقاتی همانند امروز. در آنزمان فعالین جنبشهای اجتماعی و طبقاتی نظیر جنبش کارگری به اعتبار بزرگی و اهمیت احزاب و سازمانهایی که با آن فعالیت می کردند، اهمیت می یافتند و امروز درست بر عکس است. اکنون جنبش های اجتماعی و طبقاتی در جلوی صحنه مبارزه حضور دارند و این احزاب و سازمانهای انقلابی و سوسیالیست هستند که اهمیت و اعتبارشان را از درجه نزدیکی و نفوذشان در جنبشهای اجتماعی و طبقاتی میگیرند. در آنزمان احزاب و سازمانهای بزرگ اما بدون تاثیر نداشتیم اما امروز به وفور داریم.

کارگران ایران در سال ۵۷ اولین نسل کارگران صنعتی پس از اصلاحات ارضی بودند که در دوره توسعه سریع اقتصادی یک دوره اشتغال کامل را پشت سر گذاشته بودند. از سال ۵۳ و با چند برابر شدن ناگهانی درآمد نفتی رژیم شاه، ایران با کمبود نیروی کار ماهر مواجه شد و لذا کارگران از کشورهای مختلف برای کار به ایران می آمدند. در سالهای منتهی به انقلاب ۵۷ یافتن شغل کمترین دغدغه کارگران بود. به همین دلیل نارضایتی از محیط کار و دستمزد می توانست راه حل ساده فردی مثل استعفا و یافتن سریع یک کار در یک محل کار دیگر را داشته باشد. در آنزمان ترس و نگرانی از دست دادن شغل و بیکار ماندن بمدت طولانی وجود نداشت. بنابراین خطر از دست دادن شغل یک عامل منفی علیه اقدام کارگران برای مبارزه نبود در صورتیکه اکنون خطر از دست دادن شغل یکی از منفی ترین عوامل در مقابل مبارزه کارگران است. به همین دلیل کارگران از نظر عینی در موقعیتی قرار داشتند که دستمزد بیشتری از آنچه که می گرفتند، بخواهند. از سال ۵۳ به بعد افزایش دستمزد و تجدید انتخابات سندیکا به اصلی ترین خواستهای اعتراضات و اعتصابات کارگری تبدیل شد. در این دوران اعتصابات کارگری بدلیل سرکوب خشن رژیم شاه کوتاه مدت بود و نه

به دلیل ضعف مالی کارگران که تحمل اعتصابات طولانی مدت و یا صندوق اعتصاب نداشتند. با وضع مالی که کارگران داشتند طاقت آوردن در اعتصابات چند هفته ای چندان دشوار نبود.

در شرایط کنونی و به برکت حکومت اسلامی سرمایه از جمله سطح زندگی کارگران نسبت به مقطع انقلاب بسیار کاهش یافته و بیکاری و قرار دادهای موقت و سفید امضا بیداد می کند و این کارگران را از نظر عینی در شرایطی قرار داده است که خطر از دست دادن شغل و بیکار شدن یک عامل منفی در اقدام کارگران برای مبارزه است. در آنزمان در مخیله هیچ کارگری نمی گنجید که نسل آینده اش با قرار دادهای موقت و سفید امضا کار کند و یا اعتصاب و اعتراض کند تا لااقل دستمزد همان کاری را که کرده است، بگیرد.

تقریباً از سال ۵۳ دو روند در جنبش کارگری ایران و جناح چپ اپوزیسیون ایران آغاز شد که بر یکدیگر تاثیر گذاشتند و باعث شدند جنبش کارگری ایران با قدرت در انقلاب ضد سلطنتی حضور یابد و مهر خود را بر آن بکوبد. از یک طرف اعتصابات روبه گسترش کارگری با خواست محوری افزایش دستمزد آغاز شد و در تمام سالهای منتهی به انقلاب ۵۷ ادامه یافت. رژیم شاه این اعتصابات را با سرعت و خشونت سرکوب می کرد اما به نوعی با خواستهای آن که افزایش دستمزد در محورش بود موافقت میشد. اعتصابات کارگری با حمله مامورین نظامی و ساواک سرکوب میشد که اساساً شامل دستگیریهای کوتاه مدت و در حد چند روز برای تعدادی و اخراجهای وسیع برای ارباب بود که اخراجیها نیز اغلب می توانستند در جای دیگری کار پیدا کنند. روند دوم هم شروع شک و تردید نسبت به صحت مشی چریکی در میان اعضا و کادرهای خود سازمانهای دارای مشی مسلحانه بود که نتیجه اش تشکیل و گسترش هسته ها و محافل به اصلاح "سیاسی کار" بود که آگاهگری و سازماندهی در میان طبقه کارگر را در دستور کار خود داشتند.

بنابراین می توان گفت که ورود طبقه کارگر به جنبش ضد سلطنتی در واقع ادامه گسترش روند رو به پیش اعتصابات کارگری برای افزایش دستمزد بود که هم سرکوب میشد و هم به نوعی به خواستهایش میرسید. این جنبش که ظرف چند سال از اعتصابات خود درس میگرفت و تجربه می اندوخت با مشاهده ضعف در

بالا و اعتراضات توده ای ضد شاه، گسترش بیسابقه ای یافت و به یکی از بزرگترین اعتصابات کارگری و توده ای قرن بیستم تبدیل شد.

در دوران انقلاب ۵۷ جنبش کارگری ایران ارتباط و تماسی با جنبش کارگری جهانی نداشت و از طرف آن حمایت نمی شد. اکنون و در پی فعالیت های نزدیک به ۳ دهه فعالین جنبش کارگری ایران در خارج کشور ارتباط تنگاتنگی بین بخشهای مختلف جنبش جهانی کارگری و جنبش کارگری ایران ایجاد شده است و یکی از عوامل مهم اعتراض به سرکوب جنبش کارگری توسط جمهوری اسلامی است.

در مجموع می توان گفت که طبقه کارگر ایران در مقایسه با دوران انقلاب ۵۷ نسبت به منفعتهای طبقاتی خود بسیار آگاه تر و از نظر مبارزاتی با تجربه تر است. کارگران با سواد و دارای دیپلم و بالاتر بخش معتدبه آنرا تشکیل می دهند. طبقه کارگر ایران ظرف سی سال گذشته در سرنگون کردن حکومت شاهنشاهی سرمایه نقش اساسی داشته و از حکومت مذهبی سرمایه هم عبور کرده است و در مقایسه با اوایل انقلاب ۵۷ توده های وسیع آن هیچ توهمی به رژیم اسلامی ندارند. به دلیل تفاوت موقعیت رژیم شاه نسبت به رژیم اسلامی در جهان و منطقه، کارگران ایران سی سال در کوران مسائل سیاسی روز و جهانی بوده اند و تأثیرات آنرا بر زندگی و مبارزه خود تجربه کرده اند. طبقه کارگر ایران اکنون روحیه و فرهنگ تشکل پذیری بالایی دارد و بخوبی می توان نشانه های آنرا در انواع و اقسام تشکلهایی که در ده سال گذشته و زیر اختناق رژیم اسلامی ایجاد کرده است دید. مقالاتی که توسط فعالین جنبش کارگری در ده سال گذشته نوشته شده است از مجموع مقالاتی که از مشروطه تا پیش از این دوره، نه فقط توسط فعالین کارگری بلکه توسط چپ ها هم نوشته شده بود، بیشتر است و بویژه محتوای جدلی و تحلیلی آن حکایت از رشد بالای سیاسی و تسلط آنها بر موضوعات مورد بحث دارد. با اتکا به همه اینها جنبش کارگری می تواند سهم و نقش بسیار مهمتر و اساسی تری در مبارزات مردم علیه رژیم اسلامی و تحقق مطالبات طبقاتی خود داشته باشد.

چه ظرفیت هایی برای جنبش مردم در کردستان در ارتباط با جنبش مردمی فعلی قائل هستید و اساسا چه نقشی می تواند جنبش در کردستان در ارتباط با اعتلای فعلی ایفا نماید؟

با توجه به تغییراتی که در دو دهه گذشته در جنبش مردم کردستان برای رفع ستم ملی ایجاد شده، پاسخ به این سؤال نیازمند ورود به مباحث پایه ای در مورد دو مقطع مهم این جنبش در ۶۰ سال گذشته است. بعلاوه نیازمند بررسی پایه ای استراتژیها متفاوتی است که این جنبش تاکنون داشته و هر یک زاده شرایط اقتصادی سیاسی وقت کردستان بوده و طبعاً بر افشار و طبقات مختلفی اتکا داشته است. با وجود همه این کمبود ها که طبعاً نارسایی هایی هم در بیان فشرده این موضوع ایجاد می کند به نکاتی اشاره می کنم.

جنبش مردم کردستان در ایران علل العموم به جنبش انقلابی مردم کردستان اطلاق میشود که در حین انقلاب ۵۷ و پس از آن در کردستان و برای رفع ستم ملی شکل گرفت. رژیم اسلامی به این جنبش و مردم کردستان وحشیانه و مسلحانه حمله کرد و یک آخوند جلاد به نام خلخالی را به آن منطقه فرستاد تا دستگیرشدگان را زخمی و غیر زخمی تیرباران کند. درنده خویی جانیان تازه به قدرت رسیده، مردم قهرمان کردستان را مرعوب نکرد و آنها تحت سیاستهای سازمانهای سیاسی خود، کومه له و دمکرات، برای دفاع از خود مسلح شدند و برای بیش از یک دهه طولانی ترین جنگ انقلابی علیه یک دولت مرکزی را در تاریخ قرن بیستم ایران شکل دادند و سنگر دفاع از انقلاب و دستاوردهایش شدند. مردم کردستان برای رفع ستم ملی تاکنون دو جنبش بزرگ داشته اند. جنبش اول که به جمهوری مهاباد منجر شد از طرف رژیم شاه بشکلی خونین سرکوب شد. در این جنبش که توسط حزب دمکرات رهبری میشد اساسا کشاورزان همراه با فنودال ها و خانها شرکت داشتند. جنبش دوم همراه با سقوط شاه شروع شد. با حمله نظامی حاکمان تازه به قدرت رسیده که همراه با بمباران، توپ و خمپاره باران شهرهای کردستان و کشتار مردم بی دفاع بود مردم کردستان دو راه بیشتر در مقابل خود نیافتند، تسلیم شدن یا مسلح شدن و دفاع از خود. مردم کردستان راه تسلیم را انتخاب نکردند و افشار مختلف آن مسلح شدند و قهرمانانه تحت

رهبری دو حزب خود، حزب دمکرات و همچنین کومه له که خود زاده مخالفت قاطع علیه هر نوع تسلیم و همچنین مخالفت با سازش کاربهای آشکار حزب دمکرات با حاکمان جدید بود جنبش مقاومتی را سازمان دادند که بیش از یک دهه با رژیم اسلامی جنگید. هر کدام از این دو جنبش با وجود دستاوردهای سیاسی بزرگ برای مردم کردستان و کل ایران موفق نشدند در مقابل سرکوب وحشیانه و خونین رژیمهای حاکم تاب بیاورند.

در دوران انقلاب جنبش برای رفع ستم ملی در شرایطی شکل گرفت که بافت جامعه نسبت به دوران جمهوری مهاباد کاملا تغییر کرده بود. با اصلاحات ارضی خوانین و فئودالها قدرت اقتصادی و سیاسی خود را به مقدار زیادی از دست داده بودند. یک بورژوازی نوپا و کم قدرت از نظر اقتصادی پا گرفته بود و یک طبقه کارگر که بخش اعظم آن برای کار راهی مناطق خارج کردستان شده بود. بعلاوه با رشد شهر نشینی یک طبقه متوسط مدرن و تحصیلکرده شکل گرفته بود. کومه له آمال و آرزوهای کارگران و طبقه متوسط شهر نشین و تحصیل کرده را نمایندگی می کرد.

از دهه هفتاد، که دهه افول وجه نظامی جنبش انقلابی مردم کرستان علیه رژیم اسلامی بود، تاکنون جنبش انقلابی مردم کردستان و احزاب سیاسی آن تغییرات بسیاری کرده اند. هم کومه له و دمکرات که دو حزب عمده در مقاومت علیه رژیم اسلامی بودند دچار انشعابات متعدد شدند و هم نیروهای سیاسی جدید از جمله لیبرالها، ظهور کردند و همه اینها استراتژی های جدید را نیز به همراه داشته است.

استراتژی قدیمی و سنتی حزب دمکرات که "دمکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان" بود دیگر حتی در میان حزب دموکرات و احزاب انشعابی از آن هم مدافع چندان ندارد. و یا یک بخش انشعابی از کومه له (جریان مهندی) با رد مارکسیسم، که منشا ستم ملی را ناشی از دیکتاتوری و اختناق سرمایه داری ایران می داند و بالطبع مبارزه برای رفع ستم ملی را از مبارزه علیه دیکتاتوری و برای یک جامعه دمکراتیک جدا نمی داند، خواستار فدرالیسم شده است. از نظر اینها گویا منشا ستم ملی بر مردم کردستان ساختار اداری کشور است و نه

دیکتاتوری و استبدادی که خود ریشه در نوع سرمایه داری ایران دارد که بر نیروی کار ارزان و بی حقوق کارگران متکی است.

و یا، با حمله آمریکا به عراق در دوره بوش پدر بخش اعظم احزاب و سازمانهای سیاسی و نظامی کردستان عراق و از جمله حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی طرفدار آمریکا و راه حل آمریکایی مسئله کرد شدند. در قبال تحلیل، موضع گیری و عواقب حمله اول آمریکا به عراق در زمان بوش پدر، در حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان، کومه له، نیز اختلافاتی روی داد و در نهایت منجر به جدایی بخشهایی از این حزب شد.

با حمله دوم آمریکا به عراق و بدنبال تاثیرات تقریبا ۱۰ ساله "آزادی کردستان عراق" بر نیروهای سیاسی کردستان ایران و نیروهای سیاسی فعال در کردستان در کل منطقه یک جریان طرفدار آمریکا ظهور کرد و چهره جریانهای سیاسی فعال در کردستان که در انظار عمومی جهان همواره در کنار نیروهای ترقی خواه، انقلابی و سوسیالیست قرار داشتند را خدشه دار کرد. بطور مشخص در کردستان ایران یک جریان قوی طرفدار راه حل آمریکایی مسئله کرد بوجود آمد که استراتژی آنها شبیه همان استراتژی احزاب کردستان عراق بود که بر حمله نظامی آمریکا متکی بودند. این استراتژی بخشهایی از حزب دمکرات و کومه له (جریان انشعابی مهندی) را در بر گرفت و اینها رسماً و عملاً طرفدار حمله نظامی آمریکا به ایران شدند. کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، طبعاً با جریان راه حل آمریکایی مسئله کرد همراهی نکرد اما هیچ حرکتی برای ایجاد یک حرکت وسیع از تمام سوسیالیستها و انقلابیون مناطق کردستان علیه راه حل آمریکایی مسئله کرد و حکومت منبعث از آن انجام نداد.

با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و پیروزی اوباما که یکی از محورهای کمپین انتخاباتی در سیاست خارجی مخالفت با سیاستهای جرج بوش در قبال ایران بود، کار احزاب و سازمانهایی از اپوزیسیون ایران که استراتژیهای متکی بر حمله نظامی آمریکا بود با دشواریهایی روبرو شد. اینها در حال تعمیر مواضعشان بودند که جنبش عظیم مردم ایران براه افتاد. کومه له بخش انشعابی مهندی، بناچار از راه حل آمریکایی مسئله کرد دست کشید و بتدریج بسوی اعتراضات مردم ایران گرایش پیدا کرد و با پیام به مناسبت مرگ منتظری و با

تاکید بر گسست کامل از گذشته مارکسیستی خود از آنسوی بام افتاد در آغوش جناح مذهبی و شرکای سابق حاکمان فعلی رژیم اسلامی.

کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، تا مدتها علل اعتراضات را تقلب انتخاباتی قلمداد می کرد و چون مردم را به تحریم انتخابات فراخوانده بود، طبعاً نمی توانست مردم را به شرکت در جنبشی تشویق کند که خودشان به نادرست محتوای آنرا بسادگی با شعار "رای من کو" تحلیل می کرد. اما به مرور اینها نیز متوجه شدند که اعتراضات مردم ایران علیه رژیم اسلامی ریشه در تمامی بلایای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارد که این رژیم نزدیک به سه دهه بر سر مردم آورده است. یک مقایسه ساده بین مواضع کومه له در ابتدای اعتراضات مردم و آنچه در کنگره اخیر آن بیان شده تفاوت زمین تا آسمان این چرخش مناسب و صحیح را نشان میدهد.

تمام این تحولات سیاسی و انشعابات متعدد در میان نیروهای فعال در کردستان ایران استراتژی آنها برای رفع ستم ملی را نیز دستخوش تغییرات، ابهامات و ناروشنی هایی ساخته است که در واقع ریشه در تغییرات بزرگ اجتماعی، سیاسی و طبقاتی در بافت جامعه کردستان دارد که هر یک اهداف و روشهای معینی را از قبل مبارزه با رفع ستم ملی دنبال می کنند. بعلاوه تحت تاثیر حوادث سیاسی در ایران، و در عراق وجه همواره اصلی روش سنتی مبارزه علیه رفع ستم ملی که مبارزه مسلحانه بود، رنگ باخت و به ناچار عملاً متوقف شد و استراتژی "جنگ برای مذاکره" را غیر عملی کرد. ادامه مبارزه مردم کردستان برای رفع ستم ملی نیازمند استراتژی جدید، روش های نو و به صحنه آمدن نیروهای نوینی است که بر تغییرات سیاسی و اجتماعی کردستان منطبق باشد و با حرکت رو به پیش آن خوانایی داشته باشد.

یکی از مهمترین نیروهایی که در ده سال گذشته و بسیار متفاوت با سالهای قبل قدم به میدان مبارزه گذاشته جنبش کارگری و فعالین آن در کردستان هستند. امروز می توان به سادگی مشاهده کرد که وقایع روز کارگر سال ۸۳ در سقز که منجر به دستگیری و زندانی شدن برگزار کنندگان آن شد آغاز ورود جنبش کارگری ایران به دوران جدید بود که در بالاتر هم بدان اشاره شد. در تمام این سالها جنبش کارگری در کردستان و فعالین آن یک پای محکم پیشرویهی جنبش

کارگری ایران بوده اند. جا دارد که این جنبش مبارزه برای رفع ستم ملی را نیز در دستور مبارزه خود بگذارد و از اتحاد در هم تنیده خود با طبقه کارگر ایران برای تحقق رهایی مردم کردستان از ستم ملی مدد جوید. اکنون جنبش رفع ستم ملی تنها می تواند یک جنبش متشکل در شهرهای کردستان باشد که بر اتحاد جنبش زنان، دانشجویی و کارگری در همین مناطق متکی گردد. با اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود در کردستان راه حل دیگری عملی نیست.

جنبش کارگری در کردستان و فعالین آن با اتکا به نقشی که در عبور جنبش کارگری ایران به دوران جدید داشتند می توانند در عبور جنبش رفع ستم ملی مردم کردستان به دوران نوین نقش اصلی و اساسی داشته باشند.

طبعاً ورود جنبش کارگری و فعالینش برای به عهده گرفتن چنین نقش تاریخ سازی ملزوماتی سیاسی و سازمانی دارد تا این جنبش بتواند در راس مردم کردستان برای رفع ستم ملی قرار گیرد که باید در آینده نزدیک مفضلتر بدان پرداخت.

نظر شما در باره فروکش کردن جنبش توده ای یکسال گذشته و علل افول آن چیست؟

جنبش توده ای سال گذشته اساساً بشکل تظاهرات خیابانی بود و در دانشگاهها نیز به شکل تظاهرات در داخل دانشگاهها و جلوگیری از سخنرانی فرستادگان کودتا در دانشگاه ادامه یافت. تظاهرات خیابانی بعنوان یک شکل مبارزه نقاط قوت و ضعف خاص خود را دارد. تا آنجا که به تظاهرات های سال گذشته بر می گردد بسیار بیش از آنچه از آن انتظار می رفت در مقابل سرکوبها مقاومت کرد و در اواخر با تعرض به نیروهای نظامی بخوبی از خود دفاع کرد. بعلاوه بیش از آنچه از آن انتظار می رفت تاثیر گذار بود. مردم ایران با تظاهرات میلیونی، به خود و مردم جهان نشان دادند که رژیم اسلامی را نمی خواهند. مردم ایران با تظاهراتهای خود چهره ای که جمهوری اسلامی طی دهه ها از خود در خارج ساخته بود را بطور اساسی خدشه دار کردند. برای جهانیان هم روشن شد که رژیم اسلامی پایگاهی نزد مردم ایران ندارد و با اتکا به نیروی سرکوب سر

کار است. برای جهانیان هم روشن شد که رژیم اسلامی زندانیان را شکنجه می کند، به زندانیان تجاوز می کند، زندانهایی نظیر کهریزک دارد که همپراز ابوقریب و گوانتامارو است. تظاهرات میلیونی مردم در تصمیم سران بسیاری از کشورها و از جمله روسیه تاثیر داشت تا در سیاست خود در قبال رژیم اسلامی تجدید نظر کنند و از جمله آمریکا را ناچار کرد تا معامله ای که قرار بود بعد از انتخابات ریاست جمهوری با رژیم اسلامی انجام شود را بهم بزند.

مبارزات سال گذشته تائید کننده سه دهه افشاگریهای نیروهای انقلابی و سوسیالیست از اختناق، دیکتاتوری، زندان و شکنجه و تجاوز و آدمکشی رژیم اسلامی نزد مردم جهان بود و به وجهه رژیم اسلامی نزد افکار عمومی در جهان و منطقه چنان ضربه ای زد که حتی سران کودتا نیز نمی توانند آنرا پنهان کنند. از جمله سردار همدانی فرمانده سپاه محمد رسول الله که مسئول امنیت تهران است و نقش اصلی را در کشتار و سرکوب مردم معترض تهران داشت گفته که "ما ادعا داریم امنیت ما در بین کشورهای منطقه از همه بیشتر است. ادعا داریم که مردم ما یکپارچه و علاقمند به انقلاب هستند. با حوادث سال گذشته چهره بدی در عرصه بین المللی از ایران ثبت شد."

تظاهرات خیابانی سال گذشته در واقع شیپور آغاز یک جنبش توده ای علیه رژیم اسلامی بود که همه را و از جمله کاندیداهای ریاست جمهوری را نیز غافلگیر کرد. اینها نه تنها برنامه ای برای مبارزه مردم نداشتند بلکه حتی خودشان هم بدنبال آن کشیده شدند. منتها تظاهرات روزهای اول که در اعتراض به کودتای سپاه بود با دستور علنی خامنه ای در نماز جمعه به سرکوب مردم، از نظر شعارها و خواستها بسرعت رادیکال شد و بنیادهای اساسی رژیم اسلامی نظیر ولایت فقیه را مورد حمله قرار داد. در چنین وضعیتی موسوی و کروبی که حیات کل نظام را در خطر می دیدند طبعاً با آنچه که آنرا ساختار شکنی می نامیدند همراه نشدند و علیه آن موضع گرفتند و نه تنها این، بلکه هر دو نفر دولت احمدی نژاد را عملاً به رسمیت شناختند و بدین ترتیب خواست تلویحی تجدید انتخابات را پس گرفتند. این اقدام همانطور که انتظار می رفت مورد انتقاد شدید مردم معترض قرار گرفت. موسوی و کروبی در مقابل انتقادات شدید مردم و به

ویژه جوانان و دانشجویان دست پاچه شدند و به لکننت زبان افتادند. حتی تلاش به اصطلاح اتاق فکرشان در خارج که اعلام کردند که این کف خواست موسوی و کروبی بوده و نه سقف آن نیز نتوانست مانع یک ضربه اساسی به موقعیت کروبی و موسوی در میان مردم معترض شود.

بعد از این مرحله موسوی و کروبی مطالبه اساسی خود را در مرزبندی با جناح ساختار شکن جنبش مردم اجرای تام و تمام قانون اساسی اعلام کردند بدون اینکه هیچ استراتژی معین مبارزاتی را برای دستیابی به این هدف اعلام کنند. واضح بود که به این اهداف تنها با اتکا به تظاهراتهای خیابانی نمی شد رسید که تازه آنهم پس از تظاهراتهای اولیه که مردم بدون اعتنا به تهدید کودتاجیان و خامنه ای به خیابان آمدند، تظاهرات بعدی نظیر روز قدس و عاشورا، تصاحب تظاهراتهای رژیم توسط مردم بود. بحال آماده باش بودن تا انتخابات بعدی هم که قبلاً استراتژی اصلاح طلبان و لیبرالها بود، آشکارا گوش شنوایی نمی توانست بیاورد. بنابراین موسوی و کروبی نه می توانستند بر شیپور مبارزه بدمند چرا که مبارزات بر چرخه یک رادیکالیسم علیه کل رژیم اسلامی و شخص خامنه ای و اصل ولایت فقیه افتاده بود و نه می توانستند اعتراض و مبارزه را کاملاً تعطیل کنند چرا که زندگی خود و خانواده شان در خطر بود و اموالشان در معرض غارت. راهی را برگزیدند که هم پایه های کل رژیم اسلامی را حفظ کند و هم جان و مال امثال موسوی و کروبی را که همان حفظ روحیه اعتراضی در محافل خانوادگی و آشنایان و "زندگی با جنبش" بود! یعنی "در جا راحت باش" و "گاه و گداری صدور اعلامیه!" با این استراتژی هیچ سرگروهیبانی را نمی شود تسلیم کرد چه برسد به سردار عظیم الجثه ای نظیر فیروز آبادی!

همه اینها در شرایطی بود که نیروهای انقلابی و سوسیالیست و به اصطلاح ساختار شکن هنوز نتوانسته بودند خود را به حدی قوی کنند و سازمان دهند که کنار کشیدن موسوی و کروبی نه به جنبش بلکه اساساً فقط به خودشان لطمه بزند. از جمله پیشروان جنبش کارگری تازگی اوضاع و تغییر دوره را درک نکردند یا دیر درک کردند و لذا و در نتیجه ابتکار عملی مناسب با شرایط

بحرانی جامعه از خود نشان ندادند. اگر چه تحلیل درست از اوضاع اینجا و آنجا بروز پیدا کرد، اما بر ذهنیت پیشروان و فعالین کارگری مسلط نشد و لاجرم آن اتفاق نظر و همدلی ای که شرط حرکت هماهنگ پیشروان و فعالین جنبش کارگری بود در طول تظاهرات های خیابانی حاصل نشد، و هنوز هم تماما نشده است. اقدام تشکلهای کارگری در انتشار اعلامیه مشترک روز کارگر و فراخوان به تظاهرات سراسری که نشانی از دست بالا یافتن یک روش برخورد اصولی به جنبش اعتراضی مردم در میان پیشروان کارگری داشت تقریبا یازده ماه بعد از اولین تظاهرات میلیونی انجام شد. تظاهراتهایی که بدنبال سرکوب خشن و خونین رژیم اسلامی، و همچنین استراتژی برسمیت شناختن عملی احمدی نژاد بعنوان رئیس جمهور و "گاه و گداری صدور اعلامیه" توسط موسوی و کروبی، با تاکتیک اسب تروای در مراسم ۲۲ بهمن و ۲ ماه و نیم قبل از روز کارگر از نفس افتاده بود.

شما قبلا گفته بودید که این جنبش بدون حضور طبقه کارگر نمی تواند به یک انقلاب منتهی گردد (نقل به مضمون) و حتی پیش تر از اینها نیز اعلام نمودید که انقلاب بدون حضور طبقه کارگر ممکن نیست؛ اما سوال این است که چرا طبقه کارگر از آمادگی لازم برخوردار نبود و در واقع معنای این عدم آمادگی و عدم همراهی با جنبش توده ای چیست؟

من در اواسط تیرماه ۸۸ و درست در اوج تظاهراتهای توده ای که نشانی از فروکش نداشت در پاسخ به سئوالات نشریه آرش (شماره ۱۰۳) فراتر رفتن از اوضاع آنزمان را منوط به ورود کارگران با سلاح اعتصاب در مبارزه دانستم که ترجیح می دهم عینا آنرا همین جا نقل کنم.

"هنگامی که در تاریخ ۱۵ ماه می سئوالات برای این مصاحبه را دریافت کردم مهمترین موضوع مورد توجه اپوزیسیون چپ و سوسیالیست دستگیریهایی روز کارگر و سازماندهی اعتراضات در داخل و خارج کشور برای آزادی فوری و بدون و قید شرط آنها بود. و لابد همین موضوع بود که نشریه وزین آرش را به

صرافت انتشار یک ویژه نامه کارگری انداخت. شتاب وقایع حول و حوش انتخابات و پس از آن، شاید نزد برخی رها کردن بررسی اوضاع سیاسی روز ایران که در دستور حتی رسانه های جهانی است و پرداختن به مباحث حول جنبش کارگری را "غیر معقول و نالازم" ببینند. در صورتیکه چنین نیست و بحث حول جنبش کارگری یکی از مربوط ترین مباحث مربوط به اوضاع فعلی است و چرایی آنرا توضیح خواهم داد.

اوضاع ایران بالقوه انقلابی است و آنچه که آنرا به یک انقلاب بالفعل تبدیل می کند ورود طبقه کارگر ایران به مبارزه علیه رژیم اسلامی با ابزار کلاسیک خود یعنی اعتصاب است. به این اعتبار برای فراتر رفتن از اوضاع فعلی و تغییر اساسی و بنیادی توازن قوا به نفع مردم خواهان سرنگونی رژیم اسلامی، باید موانع آغاز اعتصابات کارگری که قطعا با خود ایجاد تشکلهای کارگری را هم به همراه خواهد داشت، بررسی کرد و از میان برداشت.

نیروی اعتراضات و تظاهراتهای خیابانی برای دستیابی به پاره ای از خواستها کفایت می کند اما به تنهایی ظرفیتهای محدودی برای تغییرات رادیکال و بنیادی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی دارد. تظاهراتهای چند هفته اخیر چهره مردم ایران را نزد خودشان، نزد رژیم اسلامی و کلیه جناحهایش و همچنین نزد افکار عمومی جهانیان از اساس تغییر داده است. و تداوم تظاهراتها به همه ناظران اوضاع ایران اثبات کرده است جنبش فعلی با تمامی جنبشهای اعتراضی مقطعی و کوتاه مدت در سی سال گذشته تفاوت دارد.

فراتر رفتن از اوضاع فعلی نیازمند به میدان آمدن جنبش کارگری با سلاح اعتصابات است و درست به مانند همان نقشی که جنبش اعتصابی کارگران علیه رژیم شاه پس از قتل عام ۱۷ شهریور سال ۵۷ در میدان ژاله داشت. به ویژه اینکه اگر پای تغییرات رادیکالی که مورد نظر سوسیالیستهاست در میان باشد، که هست، یعنی فراتر رفتن از سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با نظامی شایسته انسان، قطعا بحث درباره جنبش کارگری ضروری است. من قبلا به مناسبتهای مختلف گفته ام که اگر اعتصابات کارگری بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ شروع نمیشد، کشتار ۱۷ شهریور در تاریخ ایران چیزی کما بیش در حد ۱۵ خرداد ۴۲ باقی می ماند. روز شنبه هجدهم شهریور ۵۷ یعنی فردای کشتار

میدان ژاله کارگران پالایشگاه تهران وارد اعتصاب شدند. دولت و حکومت نظامی می توانستند از تظاهرات خیابانی جلوگیری کنند اما نمی توانستند مانع گسترش اعتصابات کارگری شوند. اعتصابی که از پالایشگاه تهران شروع شد به مرور بخشهای دیگر تولیدی و خدماتی دولتی و خصوصی را در بر گرفت و به یکی از بزرگترین اعتصابات عمومی قرن بیستم تبدیل شد و تولید و زندگی اجتماعی را فلج کرد. اعتصابات که حتی رژیم شاه را از تهیه سوخت برای ارتش بدلیل اعتصاب کارگران نفت و جابجا کردن تانکهایش به علت اعتصاب راه آهن عاجز ساخت.

اعتصابات کارگری سال ۵۷ اکثرا با مطالبات اقتصادی و رفاهی از جمله افزایش دستمزد شروع میشد اما همه می دانستند که کدام اهداف سیاسی را دنبال می کند. به همین علت موافقت با هر خواست کارگری مطرح شدن مطالبات بعدی را در پی داشت، از جمله لغو حکومت نظامی و انحلال ساواک. دخالت در اعتراضات فعلی و فعالیت همه جانبه برای به میدان آوردن طبقه کارگر راه را برای تغییرات بنیادی باز می کند و در اولین گام رژیم اسلامی را سرنگون میسازد."

و اما در مورد قسمت دوم سئوالتان که "چرا طبقه کارگر از آمادگی لازم برخوردار نبود و در واقع معنای این عدم آمادگی و عدم همراهی با جنبش توده ای چیست" باید گفت که عوامل متعددی دست در دست هم دادند و چنین مجموعه ای را ایجاد کردند که در قسمتهای قبلی به پاره ای از آنها اشاره شد. در اینجا می توان گفت که به نظر میرسد که روند اوضاع مطابق الگوهای نانوشته ای که بخشی از فعالین جنبش کارگری در ذهن خود داشتند پیش نرفت. از جمله اینکه کارگران به مرور و توسط کارگران پیشرو آگاه خواهند شد و به یک کمیت قابل ملاحظه ای میرسند. به تدریج تشکلهای خود را ایجاد خواهند کرد. سپس با یک نقشه و برنامه از پیش طراحی شده و بگونه ای که ابتکار عمل در دست آنهاست مبارزات کارگری را آغاز می کنند و جامعه را بسمت بحران سیاسی میبرند و غیره. چنین الگوهایی بر این پندار نادرست استوار است که گویا انقلابات و جنبش ها پدیده هایی از پیش طراحی شده اند و نیروی محرکه آنها نیز حزب و یا آگاهی طبقاتی است. عروج اعتراضات آن بخش از فعالینی را که چنین الگوهایی داشتند را حیرت زده و گیج کرد و آنها بجای کنارگذاشتن الگوهای ذهنی و واهی

و نادرست خود کوشیدند واقعیات عظیم مقابل چشمشان را نفی کنند و تحلیلهای عجیب و غریب بتراشند.

در صورتیکه در یک جامعه از نظر عینی نیازمند به تحول، نظیر ایران فعلی که تازه با یک بحران حکومتی هم روبروست، مبارزات و اعتراضات می توانند بر سر هر موضوعی آغاز شوند اما بنا به نیاز شرایط عینی به ناچار به طرف حل معضل جامعه بحران زده رانده خواهند شد. جنبشها و انقلابات ریشه در تناقضات ذاتی نظام سرمایه داری دارند و کارگران و مردم زحمتکش را بدلیل بلایابی که بر سرشان می آورند به میدان مبارزه میکشانند. آگاهی طبقاتی، تشکل کارگری و حزب بوجود آورنده و طراح از پیشی این جنبش ها و انقلابات نیستند بلکه عامل تاثیر گذار بر سمتگیری و هدایت انقلابات و جنبشها هستند برای حل معضلات جامعه به نفع کارگران و زحمتکشان.

بعضی از جریانات سیاسی که مبارزات مردم پس از انتخابات را بر آمده از دعوی جناحها دانستند و از آن کناره گرفتند و یا دیگران را از دخالت در آن منع کردند فاقد همین تحلیل عینی از اوضاع بودند. در تبلیغات و تحلیلهای سی ساله این جریانات همواره "کارد رژیم اسلامی به استخوان مردم رسیده بود" اما وقتی مردم بشکل میلیونی به خیابانها آمدند و خود و جهان را حیرت زده کردند اینها اولین جریاناتی بودند که به تبلیغات و تحلیلهای خود بی باور شدند (یا شاید هم از ابتدا بودند) و آنرا اختلاف جناحها نامیدند!

دو دسته از فعالین جنبش کارگری برای مدتی به دام این تحلیلهای افتادند. یکی گروهی که الگوهای خاص خود را از روند شکلگیری جنبشها و انقلابات داشتند و در بالا بدان اشاره شد. این جریانات سیاسی برای مدتی این بخش از فعالین کارگری که انتظار چنین بر آمد اعتراضی را نداشتند و بی عملی اولیه شان ناشی از گیجی از چگونگی سر گرفتن چنین مبارزاتی بود را به ادامه بی عملی شان تشویق کردند و حیرت و بهت آنها را نشانه آگاهی دانستند! گروه دوم بخشی از فعالین کارگری بودند که با توجه به نقش اساسی طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم شاه و آنچه نصیب کارگران شده است، بدرست حاضر نیستند جانفشانی ها و مبارزات طبقه کارگر در خدمت قدرت گرفتن یک گروه ضد کارگر دیگر و یا جناحی دیگر از رژیم اسلامی قرار گیرد. تلاش برای اینکه

ثمره مبارزات کارگران تنها نصیب خود کارگران گردد بیانگر یک خود آگاهی عمیق طبقاتی در جنبش کارگری ایران است و بر تجربه سی سال حاکمیت ضد کارگری جناح های مختلف رژیم اسلامی متکی است. منتها جریانات سیاسی فوق الذکر با اطلاق دعوی جناحها به مبارزات بیسابقه عظیم مردم علیه رژیم اسلامی بر آگاهی بالای طبقاتی این بخش از کارگران سوار شدند و آنها را برای مدتی دچار تردید و دو دلی کردند.

در کنار این دو گروه بودند فعالین کارگری که مقهور عظمت مبارزه مردم شدند و تشکل و جمع خود را کوچکتر از آن دانستند بتواند بر چنین جنبش بزرگ و وسیعی تاثیر بگذارند. در اوضاع بحران سیاسی نظیر ایران هر چند قدرت سازمان و تشکل برای تاثیر گذاری بر مبارزات مهم است اما باید توجه داشت که مسله مهم تر داشتن یک خط مشی و استراتژی کارگری و طبقاتی است که بتواند توده های وسیع کارگر را قانع کند که از طریق اتخاذ آن می توانند به مطالبات خود برسند. در کوران بحران سیاسی است که احزاب بزرگ سرعت قدرت و موقعیت خود را از دست می دهند اگر استراتژی آنها مقبول جنبشها واقع نشود و بر عکس احزاب و سازمانهای کوچک سرعت نیرو می گیرند و قوی میشوند اگر خط مشی آنها مورد قبول جنبشهای و فعالین قرار گیرد.

دشمن کارگران در تنگنای جدی قرار داشت و فعالین جنبش کارگری می بایست با اتکا به آگاهی طبقاتی قابل تحسینی که توهم نداشتن به هیچ یک از جناحهای رژیم و دیگر احزاب بورژوایی در اپوزیسیون بود، مطابق آن تحلیل و خط مشی ای فعالیت می کردند که بیشترین منافع طبقه کارگر در این اعتراضات و مبارزات نمایندگی و بیان شود. صدها هزار کارگر در این تظاهرات ها شرکت کردند و مسئله شرکت یا عدم شرکت توده کارگر در این مبارزات و اعتراضات نبود. مسئله این بود که پیشروان کارگری می بایست سریعاً یک خط مشی طبقاتی و کارگری انتخاب می کردند و مناسب برای دخالت در اعتراضات خود را سازمان می دادند و به فعالیت صدها هزار کارگری که در تظاهرات ها شرکت کردند و بخشی از آنها نیز دستگیر و کشته شدند، سمت و سو می دادند و آنها را به اتخاذ روشها و بیان مطالباتی که منافع کارگران را بیان می کرد، تشویق و ترغیب می کردند. بدین معنی که استراتژی سیاسی طبقه کارگر که حاکی است

طبقه کارگر در عقب راندن دیکتاتوری تماماً ذینفع است و دیکتاتوری را هم تنها در یک مبارزه توده ای می توان عقب نشاند که به ساختارهای اقتصادی یعنی به مالکیت و مناسبات سرمایه داری که ضامن بقای دیکتاتوری خواهد دست ببرد و لذا طبقه کارگر می باید ستون فقرات چنین جنبشی باشد. فعالین کارگری باید تشکلهایی مناسب برای چنین فعالیتی را خودشان در محل ایجاد می کردند تا این خط مشی در این اعتراضات صریحا و وسیعا بیان و نمایندگی میشد و با اثبات صحت آن در موج سرخوردگی گسترده مردم از مواضع و سیاستهای موسوی و کروی و به ویژه جوانان و دانشجویان، امکان روی آوری سریع و وسیع به این خط مشی کارگری و طبقاتی فراهم میشد. همانطور که در بالاتر گفتیم این آمادگی تا حدی بوجود آمد اما یازده ماه بعد و در روز کارگر سال ۸۹ که اعتراضات کاهش یافته بود.

خلاصه کنم، فعالین جنبش کارگری از آگاهی طبقاتی عمیق خود نسبت به ماهیت جناحهای رژیم اسلامی و دیگر احزاب بورژوایی در اپوزیسیون نتایج غلط گرفتند در صورتیکه با اتکا به این آگاهی باید خط مشی ای را تدوین و یا انتخاب می کردند که به بهترین وجهی منافع کارگران را نمایندگی کند و مبارزه کارگران به حساب ضد کارگران گذاشته نشود. عروج اعتراضات بسیار غافلگیر کننده بود و خود اصلاح طلبان دولتی و کودتاچیان را هم حیرت زده کرده بود. کاملا قابل درک است که نحوه عروج این اعتراضات با الگوهای ذهنی عروج جنبشها نزد بخشی از فعالین کارگری خوانایی نداشت و لذا در ابتدا گیج شدند اما به درازا کشیدن آمادگی فعالین کارگری تا روز کارگر اجتناب ناپذیر نبود.

بطور کلی چگونه ممکن بود در جنبشی شرکت کرد که رهبری آن در دست اصلاح طلبان سرمایه دار بود و با آنها هم همراه نشد. بطور مشخص توضیح دهید که مثلا در تظاهرات های خیابانی چطور ممکن بود فعالان سوسیالیست و فعالان جنبش کارگری شرکت کنند، صف مستقل داشته باشند و دخالتگر باشند و به سیاهی لشکر اصلاح طلبان تبدیل نگردند؟

وقتی اوضاع بحرانی است و مبارزات آغاز میشود، جامعه وارد فاز جدیدی می‌گردد که مبنای حرکتش کاملاً با دوره قبل فرق دارد. این کلید فهم و درک دوران تازه است. اگر برای تظاهرات روز کارگر سال ۸۸ در پارک لاله یعنی حدود یکماه و نیم قبل از این اعتراضات توده‌ای، نیاز به فراخوان تشکل‌های کارگری بود تا کارگران به حرکت در بیایند در فاز جدید کارگران مستقل از اینکه فعالین کارگری چه فکر می‌کنند و چه برنامه‌ای دارند بوسیله عوامل پر قدرت تری که جنب و جوش کل جامعه است به حرکت در می‌آیند و به میدان مبارزه خیابانی و اعتصابی کشیده می‌شوند. بنابراین دیگر موضوع قدرت و کمیت کارگران پیشرو برای فراخوان به مبارزات نیست که نقش اساسی بازی می‌کند چون توده کارگر بدون فراخوان کارگر پیشرو و مستقل از اراده وی و به دلیل سالها دستمزد کم و بی حقوقی سیاسی و اجتماعی به میدان مبارزه کشیده شده است بنابراین مسئله ارائه یک خط مشی صحیح طبقاتی و کارگری به توده وسیع کارگری است که بدلیل نیاز اجتماعی و مبارزاتیش خود به دنبال یافتن راه حل است. مانند تمامی نمونه‌های تاریخی جنبش سوسیالیستی و کارگری در جهان، هنگامی که توده‌های به حرکت در آمده و یا دارای ظرفیت به میدان مبارزه آمدن، تحقق منافع خود را در یک خط مشی سیاسی معین یافتند، طبقه، سازمان و یا حزب مربوطه بسرعت توده‌ای و پر قدرت می‌شود. نمونه جهانی آن بلشویکها بودند که در ۱۹۱۷ توده کارگران و دهقانان به خط مشی آن پیوستند.

بعلاوه برای جواب مستقیم به این سؤال که "چطور ممکن بود فعالان سوسیالیست و فعالان جنبش کارگری شرکت کنند، صف مستقل داشته باشند و دخالتگر باشند و به سیاهی لشکر اصلاح طلبان تبدیل نگردند" باید گفت همانطور که بخشهایی از مردم مطالبات خود را اعلام کردند و سیاهی لشکر نشدند. بخشهایی از مردم در تظاهرات آنها شرکت کردند و شعار و مطالبات ساختار شکنانه خود نظیر مرگ بر دیکتاتور، جمهوری ایرانی، مرگ بر خامنه‌ای، مرگ بر اصل ولایت فقیه را بیان کردند به گونه‌ای که نه تنها فعالیت‌هایشان به جیب موسوی و کروبی نرفت و سیاهی لشکر آنها نشدند بلکه برعکس این موسوی و کروبی بودند که زیر فشار شدید کودتاچیان قرار گرفتند تا رسماً و علناً مرز خود

را با مردمی که از جمله به بنیادهای اساسی رژیم اسلامی و اصل ولایت فقیه و شخص خامنه‌ای حمله می‌کردند، عیان کنند.

فراخوان اول ماه امسال از طرف شورای برگزاری مراسم روز کارگر، که باعث به میدان آمدن بخشی از کارگران شد، چه تفاوتی با برگزاری مراسم در سال‌های گذشته داشت و آیا این خود دخالتگری در بحران سیاسی جامعه نبود؟ آیا این سبک کار را می‌توان در هر شرایطی و از جمله شرایط کنونی ادامه داد؟ و یا به نظر شما می‌تواند الگویی باشد برای دخالتگری در شرایط بحرانی و برآمد جنبش؟

فرق فراخوان روز کارگر ۸۹ با فراخوان سالهای قبل شرایط سیاسی و اجتماعی متفاوتی بود که این فراخوان‌ها در آن ارائه میشد. در فراخوان سال ۸۸ در پارک لاله که حدود یک و نیم ماه قبل از آغاز اعتراضات مردم بود، محدوده قدرت تاثیر گذاری فراخوان و عمل به آن ماهیتاً و بنا به اوضاع عمومی سیاسی جامعه نمی‌توانست از بخش بسیار فعال جنبش کارگری و مدافعانشان فراتر رود و عملاً هم نرفت. اما در فراخوان سال ۸۹ که حدود یازده ماه پس از اعتراضات مردم بود، کارگران بسیاری بوسیله عواملی مستقل از اراده و قدرت تاثیر گذاری فراخوان دهندگان روز کارگر آماده مبارزه و اعتراض شده بودند و همین عامل عینی که اوضاع سیاسی ملتهب جامعه بود عملاً قدرت و محدوده تاثیر گذاری فراخوان و عمل به رهنمودهای آنها را بگونه‌ای افزایش داد که یک موج وسیع در کل کشور ایجاد کرد. به همین دلیل این هم دخالتگری و هم الگوی خوبی بود برای نمایندگی شدن خط مشی کارگری در جنبش اعتراضی مردم منتها به عنوان اولین دخالتگری بسیار دیر بود.

مقایسه تاثیر و نحوه عمل فراخوانهای روز کارگر بخوبی نشان می‌دهد که در شرایط بحرانی ابزارها و نحوه تاثیر گذاری بر جنبشهای اجتماعی و طبقاتی کاملاً با دوران قبل متفاوت است. در طول کل اعتراضات سال گذشته علاوه بر شرکت کارگران در تظاهرات آنها که بعنوان بخشی از مردم انجام شد، بیانیه مشترک

تشکلهای کارگری در روز کارگر و به ویژه بیانیه فراخوان دهندگان به تظاهرات در روز کارگر تنها موردی است که کارگران بعنوان فعالین یک طبقه در مبارزات سال گذشته نمایندگی شدند. هر دو بیانیه بعنوان نقاط مثبت جنبش کارگری خواهند ماند و الگویی خواهد شد برای چگونگی دخالت و نحوه تاثیر گذاری فعالین کارگری در بحران های عظیم سیاسی.

با توجه به استبداد شدید در جامعه ما و سرکوب شدید هر گونه اقدام به متشکل شدن کارگران، آیا ممکن است که کارگران در چنین شرایطی بتوانند در سطح وسیعی متشکل گردند و در واقع خود را به نیروی برتر جامعه تبدیل نمایند؟

ایجاد تشکل توده ای کارگری در شرایط اختناق و دیکتاتوری ممکن است. دهه ها بود که با اتکا به تجربه جنبش کارگری ایران که تنها در سه دوره (دوران فعالیت حزب کمونیست اولیه ایران، دهه بیست و دوران جنبش ملی کردن صنعت نفت و دوران انقلاب ۵۷) که دیکتاتوری حاکم تضعیف شده بود توانست متشکل شود، در دوران اختناق ایجاد تشکل کارگری در دستور فعالین جنبش کارگری قرار نمی گرفت. دو جناح سازشکار و انقلابی در چپ ایران دو سیاست کاملا متفاوت داشتند. حزب توده و فعالین کارگری که تحت تاثیرش بودند سیاستشان فعالیت در سندیکاها و دولتی و زرد زمان شاه بود و جناح انقلابی نیز امکان ساختن تشکل توده ای کارگری را به پس از پایان دادن به اختناق و دیکتاتوری موکول می کرد. فرض این بود که ایجاد تشکل توده ای کارگری در شرایطی که قدرت دیکتاتوری حاکم با یک جنبش عمومی مردم تضعیف می شود در دستور روز قرار میگیرد. بنابراین فعالین رادیکال جنبش کارگری حتی هنگامی که حق تشکل را مطرح می کردند خاصیت آگاه گرانه داشت و به ترویج و تبلیغ ضرورت و مطلوبیت داشتن تشکل و نقش آن در مبارزه برای بر آورده کردن خواستههای کارگری خلاصه میشد. به عبارتی دیگر خواست حق تشکل یک

خواست تبلیغی و ترویجی بود برای آماده سازی اذهان کارگران تا به مجرد تضعیف استبداد و دیکتاتوری حاکم عملا دست به کار ایجاد تشکل شوند.

در تمام این دوران برای حق تشکل توده ای فعالیت روشنگرانه انجام میشد و بیشترین انرژی و نیروی فعالین رادیکال و سوسیالیست صرف کار مخفی و ایجاد انواع و اقسام هسته ها و کمیته های مخفی کارخانه میشد. تا اینکه از ۱۰ سال پیش بمرور صحت این نظریه قدیمی و جا افتاده در اپوزیسیون چپ انقلابی و جنبش کارگری ایران که در دوران اختناق ایجاد تشکل توده ای کارگری ناممکن است مورد شک و تردید قرار گرفت و سپس رد شد. موفقیت فعالیت قابل تقدیر کارگران شرکت واحد برای ایجاد سندیکای خود خط بطلانی بود بر این نظریه. و بالاخره فعالیت افتخار آمیز کارگران نیشکر هفت تپه در ایجاد سندیکای خود نظریه غیر ممکن بودن ایجاد تشکل توده ای کارگری در دوران دیکتاتوری را دفن کرد.

بدین ترتیب جنبش کارگری ایران نیز به جرگه جنبش کارگری در کشورهایی پیوست که تشکل خود را در دوران اختناق و در شرایط غیر مساعد ایجاد کردند و مبارزه خود را برای تحمیل آن به دولت و کارفرما ادامه دادند. تاریخ جنبش کارگری برای ایجاد تشکل مملو از تجربه مبارزه پر فراز و نشیب تشکلهایی است که پس از ایجاد در مقابله با تمام دسیسه های دولت و کارفرماها مقاومت کردند، از دستگیری و ترور نهراسیدند، در زندانها مبارزه خود را در دفاع از ایجاد تشکل توده ای ادامه دادند و بالاخره به پیروزی رسیدند. دوران سخت و دشواری را که کارگران و رهبران سندیکای واحد و هفت تپه در بیرون و در زندان از سر میگذرانند برای جنبش جهانی کارگری کاملا آشناست و بسیاری از کارگران کشورهای دیگر قبلا آنرا تجربه کرده اند. هدف کارفرماها و رژیمها از اخراج، دستگیری، شکنجه و حبس های طولانی مدت فعالین کارگری و همچنین اذیت و آزار خانواده و فرزندانشان این است که کارگران اقدام عملی برای ایجاد تشکل توده ای مستقل از دولت و کارفرماها را غیر ممکن بدانند و فراموش کنند.

انواع فشارهای طاقت فرسای رژیم اسلامی و کارفرماها به کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه با هدف دست کشیدن کارگران از دفاع از تشکشان، و به ویژه رفتار ضد انسانی با رهبران سندیکای واحد و هفت تپه و حتی سرایت آزارشان به خانواده و فرزندان آنها بدلیل کار تاریخساز است که آنها انجام دادند. کارگران واحد و هفت تپه عرصه مبارزه ای را با کارفرماها و رژیم اسلامی گشودند و از جبهه ای به آنها حمله کردند که دهه ها بود فقط هنگامی که این رژیمها و کارفرماها روبه موت بودند از طرف کارگران مورد حمله قرار میگرفتند. اقدام تاریخی کارگران واحد و هفت تپه و رهبرانشان امکان پذیری باز کردن یک جبهه جدید مبارزه توده ای کارگری علیه رژیم اسلامی و کارفرماها بر ایجاد تشکل توده ای کارگری است که دهه ها بود از طرف خود کارگران عملا تعطیل اعلام شده بود. کارگران شرکت واحد و هفت تپه برای جنبش کارگری یک پیروزی استراتژیک بدست آوردند و شایسته قدردانی و حمایت بی دریغ از طرف جنبش کارگری و فعالینش هستند. اکنون و به همت کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه امکان پذیری ایجاد تشکل توده ای کارگری در شرایط اختناق و دیکتاتوری چندین سال است که دوره مباحث نظری را پشت سر گذاشته و عملی بودن آن اثبات شده است.

آنچه گفته شد استراتژی جناح رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری برای ایجاد تشکل های توده ای و طبقاتی کارگری بود. اما همانطور که در بالاتر گفته شد، گرایش راست جنبش کارگری و فعالینش همواره طرفدار فعالیت در تشکلهای موجود رژیم ساخته و زرد بوده و هستند. هم موافق فعالیت در سندیکاهای دوران شاه بودند و هم موافق فعالیت در شوراهای اسلامی پس از انقلاب ۵۷. مواضع گرایش راست در تمام این سالها همواره دو مشخصه عمده داشته است. یک، مخالفت قاطع با تشکلهای مورد نظر گرایش رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری، هم از زاویه ماهیت طبقاتی این تشکلهای که در دفاع از منافع کارگران بر ستیزه جویی با دولت و کارفرماها و وزارت کار متکی بود و هم مخالفت قاطع با هر نوع دخالت و نظارت وزارت کار و کارفرماها بر نحوه ساخته شدن

تشکل کارگری و هرگونه دخالت در امور آن. دو، آزمایش و بررسی هر طرحی که دولت و کارفرماها ارائه دهند. یعنی رویه سازگاری با طرحها و سیاستهای دولت و کارفرماها و رویه ناسازگاری با طرحها و سیاستهای گرایش رادیکال و سوسیالیست.

در همین دوره اخیر که نسل جوان فعالین جنبش کارگری آنرا بخوبی تجربه کردند، گرایش راست که در هیات موسس سندیکاها متشکل شده بودند خواهان ایجاد تشکل کارگری با توافق و همگامی با وزارت کار بودند و تشکل کارگری مورد نظر جناح چپ را که خواهان ایجاد آن بدون اجازه از کارفرما و دولت بودند را تشکل ایدئولوژیک می نامیدند. اکنون نیز گرایش راست مواضعشان در قبال تشکیل کانون عالی انجمنهای صنفی کارگری که با دخالت وزارت کار ایجاد شده مصالحه جویانه است. در جلسه کانون عالی انجمنهای صنفی کارگری هم نماینده وزارت کار ابتکار عمل را در تصویب اساسنامه بعهده داشته و لذا پیشنهادات بسیاری را "نشنیده" گرفته و هم خود کارفرماها در آن عضو هستند! دخالت وزارت کار در ایجاد کانون عالی انجمنهای صنفی کارگری چنان تاثیرات منفی داشته که حتی کمیسیون کار و اجتماعی مجلس رژیم اسلامی نیز طی نامه ای خواهان عدم دخالت وزارت کار در امور تشکلهای صنفی شده اند! گرایش راست مخالف هر نوع تشکل مورد نظر جناح چپ (مستقل از کارفرما و دولت) است اما هر نوع تشکلی را که از طرف کارفرماها و دولت ارائه شود بررسی و آزمایش می کنند و سپس با غر و لند می پذیرند.

هر جنبشی پس از افول و یا سرکوب تاثیراتی بجا می گذارد، از یکسو سر خوردگی و یاس و از سوی دیگر درسها و تجربیات؛ در مورد جنبش توده ای که پس از انتخابات ایجاد شد و طی یک سال ادامه داشت، کدام تاثیر بجا مانده بیشتر بود - یاس و سر خوردگی و یا درسها و تجربیات مبارزه - لطفا در این مورد توضیح دهید.

قبل از هر چیز، از نظر من افت تظاهرات با افول کل جنبش ضد دیکتاتوری نباید یکسان گرفته شود. این جنبش جناحهای گوناگونی دارد و اوضاع کنونی تأثیرات یکسانی بر آنها نگذاشته است و هم اینکه هنوز زود است که بتوان با قاطعیت راجع به تأثیرات باقی مانده که بیشتر درس است یا سرخوردگی، صحبت کرد. در مجموع هنوز حادثترین موضوع بحث جامعه ایران شروع حرکت عظیم مردم علیه رژیم اسلامی در سال گذشته است. تظاهراتها تمام شده اما جنبش هنوز تمام نشده است. بعلاوه اینکه افت تظاهراتها باید چه تأثیری بر مردم بجا بگذارد خود موضوع یک مبارزه حاد بین نیروهای مختلف ذینفع است. نیروهای درگیر، هم رژیم اسلامی، هم نیروهای اپوزیسیون و هم موسوی و کروبی و احزاب همسوی می کوشند تأثیرات مورد نظر خودشان بر مردم و اذهانشان بجا بماند. و این تابع همان اهداف و تحلیل های متفاوتی است که این جریانها در دل خود جنبش ضد دیکتاتوری دنبال می کردند.

رژیم اسلامی با تبلیغات و سرکوبش می کوشد تا به مردم بقبولاند که جنبش ضد دیکتاتوری همان تظاهراتهای خیابانی بود و اکنون تمام شده است؛ که تظاهرات سال گذشته اوج قدرت مردم بود و مردم قدرتی فراتر از آن نمی توانند داشته باشند. و هدف رژیم طبعاً این است که مبارزه علیه رژیم اسلامی را بی فایده جلوه دهد. یاس و سرخوردگی و ناامیدی نتیجه طبیعی موفقیت سیاستهای رژیم اسلامی در این زمینه است. و طبعاً تمام جریانها اپوزیسیون با غلبه روحیه یاس و سرخوردگی در میان مردم مقابله می کنند.

در این میان فعالین گرایش سوسیالیسم کارگری هم با اتکا به تحلیلشان از دینامیزم حرکت عظیم مردم، و علت روندی که جنبش ضد دیکتاتوری را به اینجا رساند می کوشند مردم و فعالین جنبشهای کارگری و دانشجویی و زنان تأثیرات و درسهایی از حرکت اعتراضی سال گذشته بگیرند که یاری گر ادامه حرکت جنبش ضد دیکتاتوری مردم باشد در راستای منافع عدالت خواهانه و آزادیخواهانه طبقه کارگر علیه رژیم اسلامی.

در میان نیروهای اپوزیسیون، و همچنین گروه موسوی و کروبی و خاتمی تحلیل واحدی از نیروی محرکه حرکت میلیونی مردم وجود نداشت و ندارد. اینها اهداف و استراتژی واحدی هم نداشتند. به این اعتبار نه تحلیل واحدی از علت روندی که جنبش را به اینجا کشاند دارند و نه طبعاً راه حل واحدی برای برون رفت از اوضاع فعلی پیشنهاد می کنند. مثلاً جریاناتی که تحلیلشان از دینامیزم حرکت عظیم مردم اختلاف جناحهای رژیم بود، الان می پندارند یک جناح بر جناح دیگر غلبه کرده و آنرا از حاکمیت بیرون رانده و همه چیز تمام شده است و باید برگشت و فعالیت های سابق (قبل از حرکت مردم) را ادامه داد. خلاصه کنم تأثیرات و درسهایی که از فاز اول این جنبش باید گرفته شود خود موضوع کشاکش و جدل بین نیروهای اپوزیسیون، رژیم اسلامی و کروبی و موسوی و احزاب همسوی است. تأثیرات و درسهایی که جنبشها و فعالین آن از تظاهراتهای سال گذشته می گیرند کاملاً وابسته است به تحلیلشان از نیروی محرکه این جنبش و عواملی که باعث شد این جنبش به وضعیت کنونی برسد.

آیا بدلیل جنبش وسیع توده ای که بیش از یکسال جریان داشت و فعالان سوسیالیست و کارگر سعی در دخالتگری در آن داشتند، استراتژی جنبش کارگری- ایجاد تشکل به نیروی خود- تغییر کرده و از این پس باید راه دیگری را طی کنند و یا اساساً استراتژی ایجاد تشکل ارتباط و یا تناقضی با دخالتگری در جنبش توده ای دارد؟

بنظر میرسد که در این مورد اغتشاشی وجود دارد. بحث بر سر دو راهکار است: راهکار جامع سوسیالیستی طبقه کارگر برای تامین رهبری کارگری بر جنبش ضد دیکتاتوری و جنبشهای اجتماعی در راستای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری حکومت کارگری و راهکار ساختن تشکل توده و طبقاتی کارگری. این دو راهکار هم سطح نیستند و باید آنها را از هم تفکیک کرد.

البته عده ای از اینها تحلیل صحیحی از اوضاع سیاسی نداشتند و حتی هنوز هم قادر نیستند به این سؤال کلاسیک همه سوسیالیستها در تحلیل جنبش های اجتماعی و طبقاتی پاسخ دهند که از نظر آنها نیروی محرکه و دینامیزم جنبش مردم در سال ۸۸ چیست؟ بعلاوه باید به سؤال علت فروکش کردن اعتراضات خیابانی پاسخ شفاف داد که آیا بدلیل سرکوب بود، بدلیل راهکار موسوی و کروی بود. پاسخ به این سؤالها مبنای هر تاکتیک و راهکاری است که سوسیالیستها در قبال جنبشها و ادامه آن اتخاذ می کنند. در این میان بسیاری از سازمانهای چپ نیروی محرکه مبارزات مردم را اختلافات جناحهای رژیم می دانستند. منتها بعضی از آنها موافق شرکت مردم در این جنبش بودند و بعضی دیگر مخالف دخالت کارگران در مبارزات میلیونی مردم علیه دیکتاتوری بودند و دخالت نکردن در این مبارزات را نشانه آگاهی می دانستند!

توضیح: این مصاحبه بر اساس سئوالاتی است که عده ای از فعالین جنبش کارگری در ایران ارسال کرده بودند و در ۵ شماره نشریه به پیش (۵۵ تا ۶۰، جون ۲۰۱۰- ژانویه ۲۰۱۱) درج گردید.

یکی از مهمترین سلاحهای کارگر در مبارزه تشکل است. مادام که طبقه کارگر تشکلهای توده ای و طبقاتی خود را ندارد، مادام که طبقه کارگر سازمان سیاسی خود، حزب، را ندارد، یکی از اولویتهایش ایجاد این تشکل هاست.

مادام که یک بحران عمیق سیاسی مانند سال ۸۸ جامعه را فرا نگرفته بود، جنبش کارگری دو راهکار داشت: راهکار ایجاد تشکلهای خویش و راهکار کمک به جنبشهای دیگر برای متشکل شدن و ایجاد اتحاد بین جنبشهای کارگری و زنان و دانشجویی در چارچوب یک استراتژی جامع برای مبارزه علیه رژیم اسلامی و برقراری حکومت کارگری.

با عروج جنبش مردمی علیه رژیم اسلامی در سال قبل و بحران سیاسی که سراسر جامعه را فرا گرفته بود راهکار جامع جنبش کارگری برای تامین رهبری کارگری بر جنبش ضد دیکتاتوری شد. راهکار ایجاد تشکل در دل همین مبارزه و برای برای رفع تمامی موانع نظری و سیاسی و تشکیلاتی تامین رهبری کارگری بر جنبش مردمی دنبال و تامین میشد. برای روشن تر شدن مسئله باید فرض کرد که اگر کارگران ایران تشکل های توده ای و طبقاتی خود را داشتند برای دخالت و برای رهبری اعتراضات میلیونی مردم در سال ۸۸ علیه رژیم اسلامی هنوز نیاز به راهکار ویژه و جامعی داشت که متکی باشد بر وضعیت سیاسی آن دوره معین، تناسب قوای بین طبقه کارگر، رژیم اسلامی و دیگر نیروهای اپوزیسیون بورژوازی.

بنابراین اوضاع سیاسی تغییر کرده بود و جنبش کارگری در عین مبارزه برای ایجاد تشکلهای توده ای و طبقاتی خود باید برای تامین رهبری کارگری بر مبارزات علیه رژیم اسلامی و سمت و سو دادن به آن به نفع کارگران و زحمتکشان نیز وارد عمل میشد. با اوجگیری بحران سیاسی، نیاز طبقه کارگر داشتن یک استراتژی بود که با اتکا به آن، منافع آنی و آتی طبقه کارگر در دل جنبش ضد دیکتاتوری علیه رژیم اسلامی تامین گردد و از جمله نیاز طبقه کارگر به تشکل توده ای و طبقاتی نیز در دل همین پروسه مرتفع گردد. منتها عده ای بازی اول مرغ بوده یا تخم مرغ را راه انداختند.

زنده با سوسیالیسم

از انتشارات اتحاد سوسیالیستی کارگری

ای میل: wsu@home.se
سایت: www.wsu-iran.org